

زبانِ زازا (دیمیلی)

برگردان و تألیف:

دکتر سیاوش مرشدی

ویراستار: دکتر محمد نجاری

با پیش گفتار استاد فریدون جنیدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زبان زازا (دیمیلی)

برگردان و تألیف: دکتر سیاوش مرشدی
عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی - مرکز گمیشان
با پیش‌گفتار استاد فریدون جنیدی

ویراستار: دکتر محمد نجاری



پاییز ۱۳۹۲ خورشیدی

سرشناسه: مرشدی، سیاوش، ۱۳۶۲ -
عنوان و نام پدیدآور: زبان زازا (دیمیلی)/برگردان و تالیف سیاوش مرشدی.
مشخصات نشر: تهران: موسسه نشر بلخ، ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری: ۱۰۰ص.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۳۷-۷۹-۴
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
موضوع: زازایی
رده بندی کنگره: PIR ۳۲۵۶/ز۲۳م۴ ۱۳۹۱
رده بندی دیویی: ۹۶۴ک
شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۴۶۰۹۰



زبان زازا (دیمیلی)

نوشته: دکتر سیاوش مرشدی
با پیشگفتار: استاد فریدون جنیدی
ویراستار: دکتر محمد نجاری
هنداختار: سلمی بردبار
چاپ نخست: ۱۳۹۲
شماره: ۲۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: کتاب سبز
نشانی: تهران، بلوار کشاورز، روبروی پارک لاله، خیابان جلالیه، شماره ۴، (ساختمان
کیخسرو اردشیر زارع)
دورواژ (تلفن): ۸۸۹۶۲۷۸۴ و ۸۸۹۵۳۴۰۷
دورنگار: ۸۸۹۶۲۲۴۳
نشانی اینترنتی: www.bonyad-neyshaboos.ir
همه حقوق محفوظ است.

ISBN: 978-964-6337-79-4

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۳۳۷-۷۹-۴

بها: ۶۰۰۰ تومان

پیشکش بہ محضراستاد نازنین و فرزانہ ام

علیرضا فیض ہشی پور

فهرست مطالب

پیش‌گفتار.....	۹
مقدمه.....	۱۱
۱-۱ زبان زازا/ دیمیلی.....	۱۱
۱-۲ مردم زازا/ دیمیلی.....	۱۱
۱-۳ آمار نگاری.....	۱۱
۱-۴ دانش بررسی ژنتیک و قوم‌شناسی.....	۱۲
۱-۵ ریشه‌های تاریخی مردم زازا.....	۱۲
۱-۶ آیین مردم زازا.....	۱۳
۱-۷ زبان.....	۱۳
۲. اصطلاحات روزمره.....	۱۴
۲-۱ اصطلاحات اساسی روزمره.....	۱۴
۲-۲ شمارش.....	۱۵
۲-۳ ساعت.....	۱۶
۲-۴ روزهای هفته.....	۱۶
۲-۵ ماههای سال.....	۱۷
۲-۶ رنگها (رنگی).....	۱۷
۳) واژگان طبقه بندی شده زازا.....	۱۹
۳-۱ خانواده.....	۱۹
۳-۲ حیوانات.....	۱۹
۳-۳ فصلها.....	۲۰

- ۲۰ ۳-۴ اندام / اعضای بدن
- ۲۱ ۳-۵ زمان
- ۲۱ ۳-۶ آب و هوا
- ۲۱ ۳-۷ طبیعت
- ۲۳ ۴ ساختار جمله‌ها
- ۲۵ ۵ واژه نامه ی زازا / دیمیلی
- ۸۸ ۶ صرف افعال در زبان زازا / دیمیلی
- ۹۸ کتاب‌نما

پیش‌گفتار

برای مادر، تا چه اندازه دشوار و سوزاننده است که فرزند خویش را درون یک زندان ببیند و نتواند وی را از آن بند برهاند، و چندان این دوری و جدایی به داراز کشد که فرزند، مادر خویش را، و مادر پاره جگر خویش را فراموش کنند و همراه با گردش روزگار، روزگار را بگذرانند!

یکی از این فرزندان ایرانزمین تیره‌ای سخت‌کوش و نگاهبان فرهنگ ایرانی خود، که به دنبال یک رویداد سخت، شاید جنگ، شاید تنگی روزی و هر پدیده دیگری از دیلمان به سوی خوروران کشور بزرگ خویش کوچیدند، و چون سیاستمداران و ستمگران جهان، در زمان صفویه، هنگامی که به فرهنگ ملی در ایران میانین نگرش نبود بخشی از خوروران ایران، میانرودان و بخش‌های بالای رودهای فرات و تگبر (دجله) را به امپراتوری تازه پدیدآمده به نام عثمانی بخشیدند، و چون چنین شد رشته پیوند آنان با ایران بگسست، پسان، با پدید آمدن نام تازه «ترکیه» و گرایش‌های سخت ملی‌گرایی ترکی؛ آن تیره نیز همچون همسایگان کرد کرمانج خویش هرچه بیشتر از مادر جدا شدند.

این تیره نگاهبان فرهنگ ایرانی. دیمیلی که پسان برای کوچک نمایاندن آنان را «زازا» نامیدند. امروز در کشوری تازه‌خاسته، با فرهنگی نوساخته؛ دست در گریبان‌اند، و زندگی را می‌گذرانند، که گزارش بیشتر آن در پیشگفتار نویسنده گرامی دفتر آمده است.

اما با همه این گرفتاریها، آنان چنان به فرهنگ خویش پایدار و وفادار مانده که شنیدن آوای گفتارشان از نوای خوش زیباتر به گوش می‌رسد، و با آنکه واژه‌های بسیار دارند که با گویش دیلمی، و دیگر جایهای ایران هماهنگی دارد، گاهگاه واژه‌های نزدیک به زبان اوستایی، و نیز پهلوی در نزد آنان به یادگار مانده است (که در میان کمانک کنار واژه بازنموده‌ام، و از آنجا که همه کار این دفتر بر دست دکتر سیاوش مرشدی، نویسنده آن، به انجام رسیده است، هر جای که بایسته می‌نمود سخنی به گفتار ایشان افزوده شود در کمانک کنار واژه از آن یاد کرده‌ام.

به امید آنکه این آوای مهر، به گوش آن فرزندان دورشده از دامان مادر برسد، تا بدانند که هنوز در اینسوی مرز، دل‌های آکنده از مهر هست، که برای آنان و نیز کرمانجیان و... یاد آنان را گرامی بدارد.

بنیاد نیشابور

فریدون جنیدی

پاییز ۱۳۹۱

مقدمه

۱ - ۱) زبان زازا/ دیمیلی

دیمیلی از زبانهای ایرانی، بخشی از زیر شاخه هند و ایرانی است که خود زیر مجموعه زبانهای هند و اروپایی قرار می‌گیرد. این زبان در خاور مرکزی ترکیه صحبت می‌شود که گویا نزدیک یک میلیون نفر به این زبان سخن می‌گویند. ترکان و کردهای کرمانج که در همسایگی دیمیلی زبانها زندگی می‌کنند به این زبان، *زازا* می‌گویند... (مان - هادانک، ۱۹۳۲: ۱) مهمترین پژوهش درباره این زبان بر مبنای کار میدانی است که در آغاز این سده از سوی اوتومان صورت گرفت که پس از مرگ نویسنده آن را کارل هادانک ویرایش و منتشر کرد. (مان - هادانک، ۱۹۳۲)

پیش از هادانک پیتر لِرچ (۱۸۵۸: ۸۷ - ۴۹) در حدود ۴۰ صفحه متنهای دیمیلی را به همراه متنهای کرمانجی چاپ کرده است، اما نه به دستور زبان توجه کرده است نه ترجمه‌ها دقیق صورت گرفته است.

(lyn todd, 2008: 10)

۱ - ۲) مردم زازا/ دیمیلی

زازاها، کُرد^۱، کیرمانج و دیمیلیان مردمی از نژاد ایرانی هستند که زبان بومی ایشان **زازاکی** است که سکونت‌گاهشان در خاور ترکیه است. ایشان در درجه اول در استانهای خاوری ترکیه مانند: آدی یامان، آق سرای، بت من، بینگول، دیاربکر، اِله زیق، ارزروم، ارزنجان، گوموش خانه، کرس، ملطیه، موس، سانلی اورفه، سیواس و تونجلی زندگی می‌کنند.

۱ - ۳) آمار نگاری

به واسطه نبود آمار دقیق، جمعیت کردهای زازا مشخص نیست. این واقعیت که برخی از زازاها ترکیبی از گروههای قومی منطقه هستند به طور غیر قطعی مطرح است. جدا از سرکوبهای گسترده و تهی سازی روستاها، وضعیت اسف بار اقتصادی در مناطق زازا نشین جمعیت منطقه ای را مجبور به مهاجرت به مناطق شهری ترکیه و شهرهای اروپایی کرد. بسیاری از زازاها/ دیمیلیها در

شهرها عمده ترکیه مانند استانبول، آنکارا و ازمیر زندگی می‌کنند.^۱ افزون بر این، جمعیت‌های پراکنده مهاجر در سراسر اروپا (به طور عمده در آلمان) و در خارج از اروپا (ایالات متحده، کانادا و...) پراکنده اند. بر اساس آمار و ارقام برآورد شده، جمعیت زازا باید پیرامون ۱ تا ۲ میلیون نفر باشد.

بر اساس بررسی منتشر شده سال ۲۰۰۷ میلادی در یکی از روزنامه‌های ترکیه، کرمانج و زازا با هم در حدود ۱۳/۴ درصد جمعیت بالغ، و ۱۵/۶۸ درصد کل جمعیت ترکیه را تشکیل می‌دهند.^۲

۱ - ۴) دانش بررسی ژنتیک و قوم شناسی^۳

در حالی که تقریباً همه زبان‌شناسان بر این باورند که زازا گویش کرمانج نیست بلکه بیشتر به زبان‌هایی نظیر [کردی] سورانی و گیلکی نزدیک است، با این حال موافقند که زازاها و کردهای کرمانج وحدت فرهنگی - قومی بنا نهاده اند و لودوینگ پاول^۴ خاطر نشان می‌شود که اصل فرهنگی - قومی جنبه قطعی برای پرسش درباره هویت قومی گویندگان زازایی (زازاکی) دارد.

۱ - ۵) ریشه‌های تاریخی مردم زازا

بررسی‌های زبان‌شناسی نشان می‌دهد که دیمیلیا/ زازاها ممکن است از ساحل جنوبی دریای خزر مهاجرت کرده باشند. برخی از ایشان خود را «دیمیلی» می‌نامند که همچنین دلالتگر گروهی از مردمان در استان گیلان (دیلیمان/ منطقه دیلمان) می‌شود. برخی از زبان‌شناسان واژه دیمیلی را با دیلمیان، در کوهستان‌های البرز نزدیک ساحل دریای خزر در ایران مرتبط می‌دانند و بر این باورند که دیمیلیا/ زازاها از دیلم [= دیلمان] به باختر مهاجرت کرده اند. امروزه زبان‌های ایرانی که در جنوب ساحل دریای خزر صحبت می‌شود (که همچنین زبانی خزری/ کاسپین هم خوانده می‌شود)، شامل سنگسری، مازندرانی، تاتی (هرزندی)، سمنانی و تالشی [گیلکی، و...] می‌شود که از نظر دستور زبان و واژگان بسیار به دیمیلی/ زازایی نزدیک‌اند؛ این مسئله استدلال مهاجرت دیمیلیا/ زازاها را از جنوب دریای خزر به آناتولی خاوری اثبات می‌کند. دیمیلیا/ زازاها همچنین در منطقه نزدیک قوم ایرانی دیگر - کردهای کرمانج - زندگی می‌کنند.

این فرضیه‌ها از نظر ژنتیک (نسل شناسی) تأیید و تقویت نمی‌شوند. پژوهش‌های جدید نشان می‌دهند که اصل دیمیلی/ زازا بومی خاور آناتولی بوده و از نظر نسل شناسی (= علم ژنتیک) از

۱. یکی از دلایل این مسئله (مهاجرت زازاها) به شهرهای بزرگ ترکیه، در کنار مشکلات اقتصادی روستاها، برنامه دولت ترکیه برای دور داشتن تجمع اقوام ایرانی تبار (کردها و زازاها) در یک ناحیه است.
۲. البته نمی‌توان به درستی این آمارها اعتماد کرد.

همسایگان کرمانج خود غیر قابل تشخیص و جدایی هستند و تنها از نظر زبانی با جنوب دریای خزر پیوند دارند.

۱-۶) آیین مردم زازا

از نظر آیین تقریباً نیمی از دیمیلیها علوی و باقی مانده سنی هستند. دیمیلیهای علوی در مناطق شمال خاوری و دیمیلیهای اهل سنت در مناطق جنوب خاوری زندگی می‌کنند. مذهب کهن دیمیلیها/زازاها زرشتی بوده است.

۱-۷) زبان

نخستین گفتار نوشته شده در زبان زازا از سوی پیتز لرج زبانشناس در سال ۱۸۵۰ وارد پژوهشها شد. دو سند مهم دیگر نوشته‌های آیین «مولید» است آن را احمد خاسی در ۱۸۹۹ و عثمان افندیو باییک (منتشر شده در دمشق ۱۹۳۳) منتشر کرد؛ هر دوی آنها به خط عربی چاپ شدند.

کاربرد نویسه (الفبای) لاتین برای زبان دیمیلی/زازایی هنگامی محبوبیت یافت که جمعیت کوچک و نزاری در سوئد، فرانسه و آلمان در دهه ۱۹۸۰ کوششهایی به عمل آوردند. این جریان با انتشار مجلات و کتابهایی در ترکیه، به ویژه استانبول ادامه یافت. کوشش روشنفکران دیمیلی/زازا برای ترقی دادن به زبان بومی شان با نوشتن کلمات به زازا با افزایش انتشار آثار مکتوب به زبان زازا نزدیک به ثمر بخشی است. بازیابی فرهنگ زازا/دیمیلی از سوی روشنفکران این قوم نه تنها موجب نوزایی (رئسانس) زبان و فرهنگ زازا شده است، بلکه ایشان را علاقمند به میراث‌شان کرده است. در میان جمعیت مهاجر، برنامه‌های محدودی به زبان زازا/دیمیلی در رسانه‌های جمعی وجود دارد. علاوه بر این، با کاهش تدریجی محدودیتهای زبانهای بومی در ترکیه، در جهت فراهم کردن مقدمات عضویت در اتحادیه اروپا، شبکه تی. آر. تی. در تملک دولت، برنامه‌ای تلویزیونی و رادیویی به زبان زازایی/دیمیلی اختصاص داده که در روزهای جمعه برنامه پخش می‌کند.

۲. اصطلاحات روزمره

۱-۲ اصطلاحات اساسی روزمره

Selām/ ma be xér	سِلَام / مَه به خِر	سلام
Ti senén ay/ Se kenay rind ay?	تی سِنِن آي / سه كِنَاي رِيند آي؟	حالتان چطوره؟ (غیر رسمی)
Šima senen é?/ se kene rind é?	شِیْمَا سِنِن اِ / سه كَنَه رِيند اه؟	حالتان چطوره (رسمی)
Ez hol a./ Ez rin a, berxudar be.	از هولَه / از رِيندَه، بَرخودار به	حالم خوب است، سپاسگزارم
Namey to çik o?	نامِی تو چی کو؟	نام تو چیست؟
Namey mi ... o/a.	نامِی می ... ا / آ.	نام من ... است.
Ez memnum biya. Xéré xo.	از مِمْنون بیه خِرَه خو.	از آشناییتان خوشحال شدم. لطفاً
Weše u war be/ berxudar be.	وِشَو وِر به / وِرخودار به	سپاسگزارم
Šima xér amey	شِیْمَا خِر آمِی	خوش آمدید
Ya	یه	بله
Né	نه	نه
Pardon	پَرْدون	ببخشید
Qusir de seyr meke	قوسیر دِ سِیر مِکَه	متأسفم
Xatir be to	خاتیر به تو	خدا حافظ (غیر رسمی)
Xatir be şima	خاتیر به شِیْمَا	خدا حافظ (رسمی)
Ez né şina "... " (weş) qesey biki.	از نِه شِیْنِه «...» وِش قِسِه ی بِیکِی	من نام زبانتان را نمی توانم خیلی خوب بگویم
To Englezki zenana?	تو اِنگِلز کی زانَه؟	تو انگلیسی صحبت می کنی؟
(Tiya de) Engleski	(تیا دِ) کَم اِنگِلز کی زانَو؟	(آیا اینجا کسی هست) که

zaneno?		انگلیسی صحبت کند؟
Imdad	ایمداد!	کمک!
Sodir be xér	سودیر به خیر	صبح به خیر
Šan be xér	شَن به خیر	عصر به خیر
Šewe be xér	شِوه به خیر	شب به خیر
Šewe be xér bo	شِوه به خیر بو.	شب به خیر (برای خوابیدن)
Ez fam né-keyna.	از فَم نه کینه.	من نمی فهمم.
Tuvalet koti o?	توالِت کُتی او؟	دست شویی کجاست؟

۲-۲) شمارش:

Sifir	سیفیر	صفر
Yew (žu)	یو (ژو)	یک
Di	دی	دو
Hire	هیره	سه
Čar	چار	چهار
Panj	پنج	پنج
Ses (Šeš)	سِس (شش)	شش
Hewt (howt)	هوت (هوت)	هفت
Hešt	هشت	هشت
New	نو	نه
Des	دِس	ده
Des u yew	دِس او یو	یازده
Des u di	دِس او دی	دوازده
Des u hiré	دِس او هیره	سیزده
Des čār	دِس چار	چهارده
Des u panj	دِس او پنج	پانزده

Des u ses	دِس او سِس	شانزده
Des u hewt	دِس او هِوت	هفده
Des u hešt	دِس او هِشت	هجده
Des u new	دِس او نو	نوزده
Vist	ویست	بیست
Vist u panj	ویست او پنج	بیست و پنج
Hiris	هیریس	سی
Čewres	چورِس	چهل
Panjas	پنجاس	پنجاه
Šešti	شِشتی	شست
Hewtay	هوتای	هفتاد
Heštsay	هشتای	هشتاد
Neway	نوای	نود
Se	سه	صد
Di sey	دی سی	دویست
Panj sey	پنج سی	پانصد
Hazar	هزار	هزار
milyon	میلیون	میلیون

۲-۳ ساعت

Sāete čend a.	ساعتِ چند آ؟	ساعت چنده؟
Sāete hešt a.	ساعتِ هشت آ.	ساعت هشته.

۲-۴ روزهای هفته:

Šeme	شِمه	شنبه
Bazar	بازار	یکشنبه

dišeme	دیشمه	دوشنبه
seşeme	سه شمه	سه شنبه
Çārşeme	چار شمه	چهارشنبه
Panşame	پنشمه	پنج شنبه
Yene	ینه	جمعه / آدینه

۲-۵) ماههای سال:

Čele	چله	ژانویه
Gujige	گوجیگه	فوریه
Adare/ marte	آدره / مرته	مارس
Nisane	نیسانه	آوریل
Gulane	گولانه	می
Hezirane	هزیرانه	ژوئن
Temmuze	تموزه	جولای
Tebaxe	تباخه	آگوست
Elule	الوله	سپتامبر
Oktobre	اکتبره	اکتبر
Tešrine	تشرینه	نوامبر
Kanune	کانونه	دسامبر

۲-۶) رنگها (رنگی):

sipé	سپیه	سفید
siyā	سیا	سیاه
sur	سور	سرخ / قرمز
kewe	کوه ^۱	آبی

۱. گویا هم‌ریشه با «کبود» فارسی. (در فارسی کبود: رنگ آسمان، نیلی، لاجوردی است (لغت نامه)

kesk	کِسک	سبز
čeqer/ zerd	چِقِر / زِرِد	زرد
gewr	گِور	خاکستری
penbe	پِنه	صورتی
Mor	مور	ارغوانی / زرشکی

برگردان از:

http://wikitravel.org/en/Zazaisch_phrasebook

۳) واژگان طبقه بندی شده زازا:

۳-۱) خانواده:

برابر فارسی	تلفظ	واژه
پدر	Pi	پی
مادر	Māy	مای
خواهر	Wāy	وای
خواهر زاده	Warzā	ورزا
برادر زاده	Birā zā	بیرازا
خاله	Dāyzo	دای زو
عمه	Ém	عم
زن برادر	Birājinya	بیرا جینییه
نامزد	Wašti/ waštu	وشتی / وشتو
عروس	Vêyve	ویوه
پسر عمه / خاله	Dezā	دزا
دختر عمه / خاله	Dedkêynā	دد کینا
دوست، رفیق	Embāz (olwāz)	امباز ^۱ (اولواز)
مادر زن / مادر شوهر	Vistewrā	ویس تورا
زن دایی	Xāljinī	خال جینی

۳-۲) حیوانات:

خرگوش	Arweš	آروش
روباہ	Lu/ luwer	لو / لوور
گرگ	Verg	ورگ
اسب	Estor	استور
مرغ	Kerg	کیرگ
گاو	Mānga	مانگه
خر	Her	هر

موش	Mere	مره
کبک	Zerej	زرج
خارپشت، جوجه تیغی	Dije	دیجه
کژدم، عقرب	Dimāškul	دیماش کول
کره خر	Sipe (céhš)	سپه (جهش)
خوک	Xoz	خوز

۳-۳ فصلها

پاییز، خزان	Pāyiz	پاییز
زمستان	Zimistān	زیمستان
تابستان	Amnān	آمان
بهار	Wesār	وسار

۳-۴ اندام / اعضای بدن:

عرق	Sodir	سودیر
ابرو	Birwe, biroy	بیروه، بیروی
مژگان، مژه ها	Bijey	بیجی
چشم	Čim	چیم
چانه	Čenge, hênek	چنگه، هینک
دوش، کتف	Doši (kift)	دوشی (کیفت)
دندان	Dindān	دیندان
ریش	Erdiš	اردیش
استخوان، اسکلت	Este, aste	استه، آسته
دهان	Fek	فک
گوش	Goş	گش
اشک	Hêrs	هرس
انگشت	Ingišt	اینگیش
اندام شرم مرد	Kird	کیرد
اندام شرم زن	Kis	کیس

روده ی بزرگ	Loqre, loqere	لوقره، لوقره
پا، لنگ	Ling	لینگ
پشت	Miyāne	میانه
شانه	Pašti	پشتی
شکم	Pize	پیزه
قلب	Qesbe	قسه
سر	Sere	سره
بینی، دماغ	Zinji	زینجی
دل	Zeri	زری
۳-۵) زمان:		
سحر، سپیده دم	Sodir	سودیر
صبح، روز	Šewra	شوره
صبح، روز	Vera dihir	وره دیهیر
ناهار	Dihir (tištare)	دیهیر (تیشتره)
بعد از ظهر	Ere, perroz	اره، پر روز
پیش از غروب	Vera êra	وره اره
غروب، هنگام گرگ و میش	Vera şan	وره شان
شب	Šān (éšā)	شان (عشا)
دیروز	Vizêr	ویزر
فردا	Mešti	مشتی
۳-۶) آب و هوا		
خورشید	Tiži	تیژی
ماه	Ašmi	اشمی
ستاره	Estāre (astāre)	استاره (آستاره)
باران	Yāxir vārān	یاخیر واران
برف	Vewr	وور
۳-۷) طبیعت		
کوه	Ko	کو

رود	Lā	لا
رود	Ro	رو
بستر رود	Rover	روور
زمین	Érd	إرد
چوب	Qorri (mêşe)	قُرِّي (مِشه)
گندم، غله	Xele	خِله
گوجه فرنگی	Šāmik	شامیک
انگور	Engur	انگور
عسل، شهد گیاهی	Beşila	بشيله
سیب	Sāy	سای
گلابی، امرود	Miroy	میروی
بادام	wāmi	وامی
چمن	vaš	وَش
شوید	Kormit	کورمیت
هندوانه	Hendi (zebeš)	هِنْدی (زِیش)

(۴) ساختار جمله‌ها

زن برادرمه.	Birājiniyā mn a.	بیراجینه من اه.
با درد ... تو	Bi êšāne to ya	بی اشانه تو یه
چه می‌خوانی؟	Čiči wānenê?	چی چی واننی؟
یک چکه از خونت.	Dirope goni ya to ra.	دیروپه گونی یه توره.
از طرف دوستانت.	Enbāzān ra.	انبازان ره.
بزدش!	Éy/ Ay Bitirāwi!	ای/ آی بیتیراوی!
من از کوه پایین می‌آیم.	Ez koyān ser ra yena war.	از کویان سر ره ینه ور.
شما آمدید؟	Šimā āmey?	شیمایه آمی؟
شما چی می‌خورید؟	Šimāyê Čiči wene?	شیمایه چی چی ونه؟
شما کجا می‌روید؟	Šimāyê Šinê koti?	شیمایه شینه کوتی؟
شما می‌روید؟	Šimāyê koti?	شیمایه کوتی؟
خونم را گرم می‌کند.	Goniya mi kerdi germ.	گونییه می‌کردی گرم.
ما می‌رویم.	Mā yê šire.	ما یه شیره.
از امروز به بعد.	Nika ra.	نیکه ره.
اون کیه می‌آد؟/ آن	O kamo yeno?	او کموینو؟
کیست می‌آید؟	Pay ši	پی شی.
آن زن رفت.	Pê di	په دی
با هم	Piyê to seken o?	پیه تو سِکِن او؟
پدرت چه می‌کند؟	Sāyer	سایر
درخت سیب	Sekenê?	سِکِنه؟
چه کار می‌کنی؟	Seninê	سِنینه؟
حالت چطور است؟	Ti ye koti ra yenê?	تی یه کوتی ره ینه؟
اهل کجایی؟	To heti.	تو هتی.
با تو.	Vāmer	وامر
درخت بادام		

دختر دایی	Xālkêyna	خال کینه
همانطور که ما گفتیم.	Zeki ma va.	زکی مه وه.
اینها چی کار می کنند؟	Inā ye sekenê?	اینه یه سکنه؟
من گرسنه ام نیست.	Ez veyšān niya.	از ویشان نیه.
		برگردان از:

Faruk İremet, 1996, *Vart Spark ZAZAKI: Our Language Zaza*, İrmet Förlag, stokholm.

ه) واژه نامه ی زازا/ دیمیلی^۱
الف (Ā A E Ê)

آدنه	Ādna	شهر آدنا در ترکیه
آدیر	ādir	آتش
آدیرگان	ādirgan	آتش دان
آدیرگه	ādirge	فندک
آزمی	āzmi	آسمان، افلاک
آشناو ^۲	āsnaw	شنا
آشناو کردیش	āsnaw kerdiš	شنا کردن
آسین ^۳	āsin	آهن
آقا	āgha	آقا
آو	āw	آب
آو ریشنایش	āw rišnāyiš	ادرار کردن
آ	A	آن دختر، -ش (برای جنس مؤنث)، آن (ضمیر سوم شخص برای غیر جاندار)
آ	A	آن (صفت اشاره)
ا	E	بله، ها
ا	ê	ایشان، آنها، -شان
آت کردیش	Atkerdiš	وقف کردن، به کسی واگذار کردن، ترک کردن
اچنته	Ecente	بازرگان خودرو، تاجر اتوموبیل

۱. این بخش و بخش بعدی برگردان منبع زیر است و بخش حواشی از مؤلف :

Lynn Todd, Terry: 2008, *AGRAMMER OF Dimili ALSO KNOWN AS ZAZA* (Electronic publication)

۲ مانند «آشناو» (= شنا) در فارسی (نک. لغت نامه، «آشناو»)

۳ مانند کُردی، سمنانی، لاسگردی و بلوچی

اخلاق	axlaq	شخصیت، اخلاق
آرتیلیک	aratilik	نور (الکتروسیته)
إرجان	erjān	ارزان
إرخ	erx	کانال (آبیاری)
آردی	Ardi	آرد
إردیش	Erdiš	ریش
آردیش (بیا! میا! می آید)	ardiš (biyā mêyā!)	آوردن
ملحقات: بیارو آنو)	biyāro ano	
آروش	arwêš	خرگوش
إروگ	êrûg	آلو
إروگری	êrûgêri	درخت آلو
آره کِرتیش	arê kertiš	جمع کردن، گرد آوردن
آره ویاییش (په سِر)	arêviyayış (pê ser)	سوار کردن، فراهم کردن
آریش	arriš	(آذوقه / ذخیره ی) آرد
آریق	ariq	چگالش، تغلیظ، عرق
آریق یاییش (آریق ینو) خو	ariqyāyiš	عرق کردن
مَریقنی!	(ariqyeno) xu maiqni!	عرق مکن، کاری نکن که عرق کنی
إز ^۱	Ez	من
إستو، إستا، إسته	esto, esta, estê	بودن، زیستن
چی کسی إستو.	çi kesi esto.	کسی چیزی دارد.
آسه یش	asayış (asa, basi! Masi! Aseno [kesi ra]	ظاهر کردن، نمایان کردن [کسی را] ظاهر کن! ظاهر مکن، ظاهر می کند [او را]

۱. در گویشهای ایبانه، کردی کرمانج، تاتی، تالشی، آشتیانی، بجنوردی، بوین زهرایی، کهکی، تفرشی، شالی قزوین (از لهجه های تاتی) «از» (az) به معنای «من» و «خود» است (آذرلی)

افکندن، پرتاب کردن (پرتاب کن! پرتاب می کند)	eštiš	اِشتیش (چک! چکِنو)
شلیک کردن، آتش کردن (شلیک کن! شلیک می کند)	eštiš	اِشتیش [پی تیوینگا] (چک! چکِنو)
پیوند زدن (درخت)	ašle kerdiš	اَشله کِردیش
ماه	ašmi	اَشمی
عشیره، قبیله	ešir	اَشیر
سَم، زهر	ağu	اَغو
شهروند افغان	afqanij	افغانیژ
آفریقا	afriqa	اَفریقا
آفریقایی، شهروند آفریقا	afriqaij	اَفریقایژ
هوش، حواس (غیر قابل جمع)	agil	اَقیل [= عقل]
بیهوشی، غش	agilê (kesi)	اَقیله (کِسی) شیایش
	šiyaiš	
به پشت چرخیدن	ageyrāyş	اَگیرایش
باز کردن، (نان صاف) را باز کردن و گسترده	akerdiš (aki! akeno)	اَکِردیش (اکی! اکِنو)
بر آمدن (خورشید، ماه)	akewtiš (akew! akewno)	اَکوتیش (اکیو/اکیونو)
خواهر زاده (دختر خواهر، پسر خواهر)	êgan	اِگان
خداوند	Ella	اِلا
زادن، متولد شدن	Ella dayış	اِلا دایش
لباس	êleg	اِلگ
آمیختن، مخلوط کردن	alawtiš	اَلوتیش
شهروند آلمان، آلمانی	Alman	اَلمان
آلمانی	Almani	اَلمانی
آلمان	Almanya	اَلمانیا
طلا، زر	altûn	اَلتون [تر]

آب دهان، بزاق، تف	alû	ألو
دوست، همباز	embaz	إمباز
دوستی، همبازی	embazey	إمبازی
امسال، این سال	emser	إمسِر
امشب	emšo	إمشو
مایه ی ماست	amin	أمین
تابستان	amnan	أمَن
آمدن	amyayış	أمیایش (آمِه، به! مه!)
بیا! ... می رود	(ame!/ be)	ملحقات: بیرو، ینو
	biro, yeno	
انگور	engur	إنگور
انگشت	engišt	إنگیشْت
شست	engišta pil	انگیشْتا پیل
انگشت کوچک	engišta qj	إنگیشْتا قیژ
(انگشتانه) انگشتر	engištane	إنگیشْتانه
فرود آمدن (پرنده، هواپیما و مانند آن)	aniši (baniši! maniši! anišo)	آنیشْتیش (بنیشی! منیشی! آنیشِنو)
کشیدن، مکیدن، جذب کردن (بکش! مکش، می کشد)	antiš (banji! Manji! anceno)	آنْتیش (بنجی! منجی! آنجنو)
و (حرف ربط)	ew	او
(قید) امروز	ewro	اورو
اینجا	ewža	اوژا
مانند آن	ewna	اونا
بنابراین	ewnas	اونا
دور از هم افتادن (دور بیفت، دور میفت! دور می افتد)	aviyayış (avi! mavi! aviyno)	اویایش (اوی! موی! اوی ینو)
ش (شناسه سوم شخص پیوسته برای	ay	ای

جنس مؤنث، او (مؤنث)، آن (اشاره به دور)

ey او، -ش (مذکر)، آن

ayam فصلها(ی سال)

ayra از این رو، بنابر این

ayre آسیاب، آسیا

ای

آیام [عر.]

آیره

آیره

			أ (O)
او (مذکر)، - ش (مذکر)، آن (ضمیر)	o		أ
(موارد ویژه)			
(صفت) آن (مذکر)	o		أ
میان، وسط، میانه	orte		أرته
(صفت) بین، میان، در	ortedı		أرتدی
میان (آنها)	ortey		أرتی
شمردن، حساب کردن	omordiř (omori!)		أمردیش
(بشمار! بشمار! می‌شمارد)	oamori, omoreno)	(أمری! مأمری! أمرنو)	
امید	omid		أمید
(صوت) أ، آی (برای بیان شگفتی)	Oy		أی

		او (Ū)
و (حرف ربط)	û	او

		ای (I)
ستاره	istare	ایستاره ^۱
داستان	istanık	ایستانیک
شاخ	istre	ایستره
اسب، مادیان	i'store	ایستوره
استخوان	i'ste	ایسته
شپش	iřpıř	ایشپیژ
(صفت) شپشی، شپشو	iřpıjin	ایشپیژی
کشمش	i'řkij	ایشکیژ

ای (İ)

۱. در کردی «ایستیره» (istire)، در رامهرمز، کردی کرمانشاه، تاتی، لری و شوشتری «آساره» (erāsā) به معنی «ستاره» است (آذرلی)

ایئزوت	i'sot	فلفل [تند یا سبز]
ایریق ^۱	irbıq	پارچ، تُنگ، کوزه، سبو
ایسکه	iskeme	صندلی
ایشلیگ	Işlıg	پیراهن
اینان	inān	ایشان، آنها، -شان (کاربرد ویژه)
اینگلیزی	Inglızı	(زبان) انگلیسی
اینه ^۲	ine	آدینه، جمعه
اینی ^۳	inı	چشمه
ب		
بَعَهده	ba'hdê	پس از، بعد از
بعهده جُی	ba'hdêcoy	در پی ...، متعاقباً
بعهدو	ba'hdo	بعد از، پس از
بَکَل	Bakal	پدر بزرگ، بابا بزرگ
بَلو	Balû	بلوط، شاه بلوط
بَلووری	Baluwêri	درخت بلوط
بَن	Ban	خانه، ساختمان
بَنجَنی	Bancani	بادمجان
بَنَت	Bant	نوار
بَقیر	Baqirr	مس
بَقلا	Baqla	نخود، نخود فرنگی
بَر [= بار]	Bar	بار
بَر کَرَدیش	bar kerdiş	(بار کردن) نقل مکان کردن، اسباب کشی کردن

۱. ریشه این واژه «ایریق» (ebriq) عربی است (قلب «ب» و «ر» صورت گرفته است) که خود از ریشه «آبریز» فارسی است و از واژگان قرآنی.
 ۲. در کردی «هینی» (heyni) به معنی «آدینه» است. گویا «آدینه» (فارسی)، «هینی» (کردی) و «اینه» (زازایی) همه گونه های مختلف یک واژه هستند.
 ۳. «ینی» گونه دیگر واژه «کینی» / «کانی» (کردی) و «خانی» در فارسی است که همگی به معنی «چشمه» هستند.

باران (نام)	Baran	بَرَن
سوراخ بینی	bare	بَرِه
باریک، نازک، لاغر	bari	بَرِی
بالش	başne	بَشَنه
گونه، نوع، دسته	bavet	بَوَت
(صفت) گوناگون، مختلف	bavetne	بَوَتَنه
پدر، پدربزرگ، بابا، بابابزرگ	bav	بَو (= باو)
باور کردن	baver kerdiš	بَوَر (= باور) کردیش
بازو، ساق پا	bazi	بَزِی (= بازی)
دست بند، انگو	bazin	بَزِین
(صفت) (زن) زیبا	bedel	بَدِل
بدن (تنها برای اشاره به بلندی)	bejn	بِژَن
رنگین، خال خال، خالدار	belek	بِلِک
(قید) شاید، گویا	beno	بِنو
ممکنه، ناممکن، ممکن نیست	beno nêveno	بِنو نَوِنو
قورباغه، وزغ	beq	بِق
قوچ، گوسفند نر	beran	بِران
کف، صحن	berbanik	بِرَبَنیک
(صفت) کثیف، آلوده	berbat	بِرَبَت
بردن	berdiš (bi! me! meno)	بِرَدِیش (بی! مه! منو)
دیر (صفت/ قید)	berey	بِرِی
(بارگیر) اسب نر، فحل، اسب نر آماده جفت گیری	bergir	بِرِگیر
گریستن، اشک ریختن	bermiš (bermi! Bermeno)	بِرَمِیش (برمی! برمنوا)
تابش، گرمی	berqyayiš (berqyeno)	بِرَقِیایش (برقینو)
(صفت) بلند، برز	Berz	بِرز

دانه	Berza	برزا
(صفت) بس، کافی	Bes	بس
(بستردن) ستردن، زدودن، پاک کردن	besterdiş (besteri)	بستردیش (بستری)
خرنزه	Bešila	بشيله
فاخته، کبوتر، قمری	bewran	بوران
بی، بدون	bê	ب
بیا (همچنین نک. «آمیایش»)	bê	ب
(بی کس) خالی از سکنه	bêkes	بکس
دختر شیردوش	bêri	بری
بز (نامی دخترانه است)	Bêz	بز
بیجاخ (نام قبیله ای است)	Bijax	بیجاخ
بوی سوختن لباس کتان	bilboy	بیلبوی
(بن) اساس، پایه	Bın	بین
(بن) در زیر	bin	بین
(بن) قدح) نعلبکی	bine qede'h	بینه قدح
برادر	birā	بیرا
دختر برادر	birākeyna	بیرا کینه
برادر	Birār	بیرار
برادرزاده	Birāzā	بیرازا
بریدن	birayış (bıvrni! Bırnenö)	بیرنایش (بیویرنی! بیرننو)
شعله، شراره	Birûsik	بیروسیک ^۱
چسب (از شیر ی درخت زردآلو)	Bıvo	بیو
بخار	Bix	بیخ
بره	bizêx	بیزخ
بز، بز ماده	bız	بیز

بین	bin	دیگری، کس دیگر
بیترو	bintero	پس آن فردا، دور روز پس از فردا
بیرو	birro	پس فردا، یک روز پس از فردا
بیایش (وی! بنو، - و)	biyāyiš (vi! Beno, - o)	بودن
بیایش (وی! بنو، - و)	biyāyiš (vi! Beno)	شدن
بیایش (وی! بنو، - و)	biyāyiš (vi! Beno)	کار کردن
سوی مه بنه.	sovay ma bena.	اجاق ما کار می کند.
بیایش (چی) - رو	biyayış (či)-ro	نگه داشتن ...
بوچیک	bočık	دُم
بُل	bol	(قید) بسیار، خیلی
بُل	bol	(صفت) بسیار، زیاد، خیلی
بُل شینو اتین شینو	bol şino 'tayn şino	پس از اندکی، پس از مدتی
بُل ... اتین ...	bol .. 'tayn	پس از انجام ... مدتی
بُستان	bostan	بوستان، باغ
بُخشی	boxşı	اره
بُقوم	boğum	گُنده
بُی	Boy	بو، بوی
بُیاق [تر.]	boyağ	رنگ
بُیاق کُردیش	boyağ kerdış	رنگ زدن، رنگ کردن
بُیه	boye	واکس (کفش)
بُیه چی [تر.]	boyeci	پسر واکسی، پسر واکس زن
بُیه کُردیش (بیه کی!)	boye kerdış (boye kıl!)	واکس زدن (واکس بزَن)
پ		
پَا	Pā	روی آن، بر آن
پَار	Pār	سال، گذشته، پار

پاره	pāre	خورجین
پاک	pāk	(صفت) پاک
پاک کردیش	Pāk kersiš	پاک کردن
پالتو	pāto	پالتو، کت
پای	pāy	روی پا، سر پا
پایتیش ^۱	pāytiš	منتظر ماندن، منتظر شدن
(پاویت! پیماوی)	(pawit! pipawı)	(منتظر بمان! منتظر می ماند)
پایتون	paytûn	کالسکه، ارابه
پای دایش	pay dayiš	پا زدن، لگد زدن
پاییز	payız	پاییز، خزان
پت	pêt	(قید) سریع، سخت
پر	per	پر، تکه کاغذ، پر کاغذ
پُر	porr	مو [کل موی سر]
پرزانه	perrzane	بال، پر
پرس کردیش	pers kerdiş	پرسیدن، سؤال کردن، آزمودن
پرن ^۲	prên	دامن
پرو	pêro	(صفت) همه
پرو	pêro	همه ی افراد، همه کس
پرو بیایش	Pro biyayıš	نگه داشتن (چیزی را)
پره نزدی	pêra nezdi	نزدیک یکدیگر
پره یش	perayıš	پریدن، پرواز کردن
(پپیری! پرنو)	(piperrı! perreno)	
پره یش	perayıš	گاز گرفتن
(پپیری! پرنو)	(piperrı! perreno)	

۱. هم‌ریشه با «پاییدن» و «پایستن» فارسی به معنای «انتظار بردن»: «به گاه معصیت بر اسب ناشایست / و نابایست و مر کس را نیایستی» (لغت نامه، به نقل از دیوان ناصر خسرو)

۲. گویا با واژه «پرون» (paron) به معنی «پیش» و «جلو» در گویشهای افتری، سمنانی، اورازانی، لاسگردی، شهمیرزادی و سنگسری بی ارتباط نباشد (نک. آذرلی: «پرن»)

پری ^۱	perey	پریروز
پری ^۲	perey	پول
پرینایش (پیپرنی!)	perraniş (piperrı!)	پرواز (خلبان)، کیش کیش کردن پرنده
پسینگ	psing	گره نر
پسینگی	psingi	گره
پشمی	peşmi	پشم
پلک	pêlek	کیف (کوچک)
پمه	peme	پنبه
پنجاس	pancas	پنجاه
پنج	panj	پنج
پنج	penj	پنجه، چنگال
پنجره	pencera	پنجره
پنجس	pancês	پانزده
پنجشمه	panjšeme	پنجشنبه
پنتول	pantol	شلوار
پنیر	penir	پنیر
پو	Po	جابه‌جایی [در بازی شطرنج یا چاگرز
بیلو، ازان پو	bilû, ezan po	شطرنج باز یا بازی کننده آماده است که مهره هایش را جابجا کند]
پوتیش	pewtiş	پختن
(پیپوژی! پوژنو)	(pipewji! Pewjno)	
پوچ	Pûč	چوب پوسیده
پوچیک	pûčik	جوراب ساق بلند

۱. در متون قدیم فارسی «پری» در همین معنی پریروز به کار رفته است (نک. لغت نامه «پری»)
 ۲. در کردی و ترکی آذری «پاره» (به معنی «پول») است و در فارسی همین واژه در معنی «رُشوه» به کار می‌رفته است.

پور	purr	پوست، پوسته [برای درخت]
پورتی	purti	پَر، مو [مجموعه موهای بازو]
پوزیک	pozik	دهانه، افسار
پوستال	postal	کفش
پوسته	poste	پوست بدن، چرم
پوش	pûš	پوشال، یونجه وحشی
په	pê	هر کدام
په آمیایش	Pê amyayış	به هم خوردن، تصادم
په مندیش	Pê mendış	مانند هم بودن، شبیه بودن
پی ^۱	pi	پدر
پیا آمیایش	piyā amyayış	همراه بودن، با ... همراه آمدن
پیا کوتیش	piyā kewtiš	با هم خوابیدن
پیا مندیش	piya mendış	با هم زندگی کردن
پیاروژ	pyāroj	جهت شمال [مخالف خورشید]
پیاز	pyāz	پیاز
پی اِھیایش	pey 'hesyāyış	شنیدن درباره، آگاه شدن درباره کسی، پی
(پی بی اِھی!)	Pey bi 'hesi!	بردن به ...
پ اِھینو)	pey 'hsyeno)	
پییک	pıpık	(ساز) نی
پیتیک ^۲	pıtık	بچه، نوزاد، عروسک
پیخ!	pıx!	(پخ) هوا! (صوت برای نشانه نفرت)
پیدا کردیش	peydā kerdış	پیدا کردن
پیدی	peydi	پشت، پشت سر
پیر	pir	پیر، مسن
پیر	pirr	پُر، مملو

۱. در گویش خور و نطنز «پی» (pey) در معنی «پدر» به کار می رود (آذرلی، فرهنگ واژگان گویشهای ایران، «پی»)
 ۲. گویا واژه های «پتک» (کوچک، بی اهمیت) (گویش لاری) و «پتک» (جوانه درخت) (گویش کرمانی) از همین ریشه است (همان: «پتک»)

پروانه	pırpılık	پیرپیلیک ^۱
کتاب	pirtok	پیرتوک ^۲
پُر کردن	pırr kerdış	پیر کِردیش
پیر، مسن	piery	پیری
مادر بزرگ	pirik	پیریک ^۳
پی بردن به کسی، آگاهی درباره کسی	pey zanayış	پی زانیش
شکم	pize	پیزه ^۴
بد [غیر اخلاقی]	pis	پیس ^۵
خشک شدن / خشک کردن (چشمه)	peysayış (peysā, pıpeyş! peyşeno)	پیسایش (پِیسا، پِییشی! پِیشینو)
کباب کردن، سرخ کردن	peysayış (peysā, pıpeyş! peyşeno)	پیسایش (پِیسا، پِییشی! پِیشینو)
پستان، سینه	pıstın	پیستین
دو چرخه	pısqılêt	پیس قیلِت
پشگل (بز)	pışkûl	پیشکول
(خودرو) پیکاپ	piqāv	پیکاو
بزرگتر (از نظر افتخار و سن)، مسن تر	Pil	پیل
فشار دادن	pıloxnāyış	پیلوخنایش
(فشار بده، فشار می دهد)	(pıploxnı! Ploxnenı)	(پیلوخنی! پیلوخننو)
پیمبر، پیغامبر، رسول خدا	pêyember	پیمبر
(اسم مصدر) اندازه گرفتن، پیمایش	peymitiş	پی میتیش
		(بی پیمی! پی منو)

۱. مانند این واژه در گویش افتری «پرپرو» (پروانه) همان، «پرپرو»

۲. در کردی «به رتوک» (partuk) (کتاب) (هه ژار)

۳. در بلوچی «پیرک» (pirok) به معنی پدر بزرگ است (آذرلی: «پیرک»)

۴. در گویش خویین «پیزه» (piza) به معنی «شک» است؛ در گویشهای سرخه و لاسگرد «پیزا» (شکم) به کار می رود (آذرلی: «پیزه» و «پیزا»)

۵. در کردی به معانی: ۱) چرکین؛ ۲) تخم مرغ فاسد؛ ۳) شدت؛ ۴) جذام؛ ۵) آدم خسیس (هه ژار) همچنین در زبان کردی و نیز گویش همدانی به معنای: «کثیف» هم به کار می رود.

پین peyin پشت (چرخ و مانند آن)، عقبی، عقب

ت

تادایش (یتادی!)	tadayış (bıtadı!)	تاب خوردن، چرخیدن
تاری	tarı	(صفت) تاریک
تاژی	tažı	سگ شکاری [نر]، تازی
تازی	tāzi	سگ شکاری [ماده]
تاس	tās	کاسه کوچک
تاوه	tāva	تابه، دیگچه
تپیشیش (تپش!)	Tepištış (tepêš)	گرفتن
تخت	text	تخته، تابلو
تختیلو	textilo	ماشین تحریر
تخیم	taxım	چوب سیگار
تخیم	taxım	مرز (خط فقر)
تَرّ	tarr	اسفناج
تِریزی	terzi	دَریزی، خیاط
تِرسایش (بیترسی!)	tersayıš (bıtersı!)	ترسیدن (بترس!)
تِرسانایش	tersanayıš (bıtersanı!)	ترساندن
(بیترسیانی!)		(بترسان!)
تِرسنُک	tersnok	ترسناک
تِریک کِردیش	terk kerdiš	ترک کردن (یک عادت)
ترن	trên	ترن، قطار
تُرّ	toz	گرد و خاک
تُرله	tozle	بوران، برف و بوران
تُرله وارییش	tozle varayıš	بوران شدن، برف و بوران باریدن
تُرله وارینو	tozle vareno.	بوران شده، برف و بوران می بارد.
تِشت	tešt	تشت، ظرف (آب خوری حیوانات)

۱. در کردی و لکی «توز» و «توز و تم» در همین معنا (گرد و خاک) به کار می رود.

تراشیدن صورت، ریش تراشی	taštiš	تَشْتِیش
تلخ	ta'l	تَعَل
سوراخ، پنجره	teqa	تَقَه
دانه (برای کاشتن)	toğum	تُقوم
تک، تنها	tek	تِک
تایر، لاستیک، چرخ	teker	تِکِر
تلفن	telefon	تَلْفَن
تلفن کردن، تماس گرفتن	Telefon kerdiš	تلفن کِرَدِیش
خار	teli	تَلِی ^۱
اتوموبیل، خودرو	temafil	تَمافیل
فرستادن (شخص و مانند آن)	tembe kerdiš	تِمبِه کِرَدِیش
(صفت) (بوی) ملایم	tamsāl	تَمسال
کم، مقدار کم	teneke	تِنِکِه
گندم	tene	تِنِه
تنها	tenyā	تِنِیا
تو	To	تو
توت، شاه توت	Tû	تو
آسیب رساندن، تیر کشیدن	tevāyış	تَوایِیش (تَوَا! بیتیوی! تَوَنو)
بچه، نوزاد، عروسک	tût	توت
به هم زدن، تکان دادن	Tevdayış (têvdi! Têvdano)	تودایِیش
بیرون	tever	تَوِر
(نقطه) تیز	tûž	تَوژ
دلمه، نوعی پنیر دلمه شده	torāq	توراق
(تبرزین) تبر، تیشه	torzin	تورزین
تگرگ	torg	تورگ ^۲

۱. در گویشهای مازندرانی و فریم «تلی» (tali) به معنی «خار» و «تیغ» است (نک. آذرلی: «تلی»)
 ۲. در گویش خویین «تِرگسته» (tergaste) به معنی «تگرگ» از همین ریشه است.

تورگ وارنه.	Torg varena.	تگرگ می بارد.
تون	tûn	تند، تند و تیز
تونج	tûnj	برنج
تونیک	tûnik	جیب
تووری	tûwêrɪ	درخت توت
تی	Tɪ	تو
تی	Tey	در آن
تیا	Tya	اینجا
تیتون	tîtûn	توتون، تنباکو
تیر ^۱	Tir	وردنه
تیراوتیش	Tirawtiš (tirawit, bitrawı! tirawno)	دزدیدن
تیرش	tırş	ترش
تیرکمان	tirkman	تیر کمان، تیر و کمان
تیشان	teyšan	تشنه
تیک	tik	صاف [به چیزی کوچک هم گفته می شود]
تیم	tim	همیشه، مداوم
تیوینگ	tıving	تفنگ
تیوینگ چکر دیش	Tıving čekerdış	شلیک کردن
ج		
جا	jā	تخت خواب، جا، جای خواب
جام	jām	شیشه، قاب شیشه
جامباز	jāmbāz	دلال چارپا، چاروادار
جامرد	jāmerd	مرد
جامیرد	jamêrd	مرد

۱. در گویش ایزه هم «تیر» به معنی وردنه به کار می رود (نک. آذرلی: «تیر»)

جماعت، دسته، جمعیت، گروه	jemāt	جمات
سرافراز، مغرور	jesûr	جسور
یخ	jemed	جمد
یخ زدن، منجمد شدن	jemdyāyış	جمد یابیش
(صفت) یخ زده، منجمد	jemdiyā (jemdyeno)	جمدیه (جمدینو)
نواختن (ابزار موسیقی) (بزن، بنواز)	jenayış (bıjenı!)	جناییش ^۱ (بیجنی!)
زن، همسر	jeni	جنی ^۲
بیوه، زن بیوه	jeniyā viyā ^۳	جنیا ویا
جو	jew	جو
(قید) بالا، سمت بالا	jor	جور ^۴
بنابراین، از این رو	jora	جورا
جهنم، دوزخ	jahnım	جهنیم
ش (چه برای نرینه، چه مادینه)، آن، آنها، ایشان	ji	جی
جفت، گروه گاو نر، دو گروه گاو ورزا	jit	جیت
کشاورز	jitêr	جیتیر ^۵
(قید) پایین، سمت پایین، زیر	jêr	جیر
الکتریسته، جریان برق	jeýran	جیران ^۶
هل دادن، فشار دادن (هل بده، فشار بده،	jikāwtış (Kwā ji! ji ku! ji meku! kuwena	جیکاودیش (کوا جی! جی کوا)

۱. در سنجش با مصدر «زدن» فارسی ابدال «ز» به «ج» صورت گرفته است («جنا»: «زد» + آیش: پسوند اسم مصدر ساز)

۲. مانند نمونه بالا ابدال «ز» به «ج»

۳. خود «ویا» در زازاکی / دیمیلی به معنی «بیوه» است (نک. همین کتاب، «ویا»)

۴. در گویشهای شه میرزادی و مازندرانی هم «جور» (jor) به معنی بالاست.

۵. همان «جوتیار» (کشاورز) در زبان کردی.

۶. در سنجش با ریشه اصلی کلمه «جریان» قلب «ر» و «ی» صورت گرفته است.

فشار مده، فشار می‌ده)	jɪ)	جی مِکوا! کوونا چوا!
جدا کردن، بریدن	jikerdiš	جیکردیش ^۱
سیگار	jigare	جیقاره
سوار بر اسب شدن، بر نشستن	jɪ niʃtiʃ (jɪ niʃi! niʃeno jɪ)	جی نیشتیش (جی نیشی! نیشنو جی)
جن، نیروی اهریمنی	Jɪn	جین
(جانور) گوشتخوار	jɪnāweɪr	جیناویر ^۲
بهشت، جنت	jɪnêṭ	جینت
زن، همسر	jɪnêr	جینر
چ		
لباس، قالیچه	čāput	چاپوت
چادر، خیمه	čādır	چادیر
بوته (که برای سوختن روی هم جمع شده باشد)	čār	چار
چهارده	čārrês	چاررس
چهارشنبه	čāršeme	چارشمه
بخش بازرگانی شهر، مرکز تجاری شهر	čārši	چارشی
ژاکت	čaket	چاکت
چکش	čakûč	چاکوچ
چاله، گودال	čāl	چال
چای	čāy	چای
چمن	čayır	چاییر
(صفت)، سخت، دشوار	četın	چتین
فروشنده دوره‌گرد، دستفروش	čerçi	چرچی

۱. از «جی» (جدا) + «کِردیش» (کردن) = جدا کردن.

۲. همان واژه «جانور»

چفی	čefi	روسری، شال
چقماق	čāqmaq	فندک
چنته	čānte	کیف، چنته
چکر دیش ^۱	čekerdiş	پرتاب کردن
(چک! چکینو)		
چلنگ	čeleng	چلنگ (نامی مردانه)
چند	čend	چند، به هر حال چند
چرز کردیش	čerez kerdış	خزیدن
چرمه	Čerme	چرم
چورس	čewres	چهل
چوت ^۲	čewt	خمیده، کج (برای انگشت و مانند آن)
چوشمی	čoşmey	دور
چوکولاتا	čokolata	شکلات
چی	či	چیز
چینلم	či'lm	بلغم (از اخلاط چهارگانه)
چیئهار	či'hare	چهار
چیت	čit	جفت (دستکش، جوراب و ...)
چیت	čit	روسری
چیچی، چی	čiči, či	(پرسشی) چه، چی
چیچره	čirčê	(پرسشی) چرا، برای چی
چیر	čirr	آبشار، تندآب (در رودخانه)

۱. گویا مصدر «شنه کرده» (eneş ekerd) (پرتاب کردن، حمله کردن) در گویش لری از همین ریشه است. (نک. آذرلی)

۲. در کردی «چفته» (خم، خمیده) در کردی کرمانشاهی «چفت» (aftč) به معنی «پیچیده» از همین ریشه است که در هر دوی این دو واژه در سنجش با زازایی / دیمیلی ابدال «و» به «ف» صورت گرفته است. در شعر مولانا واژه «چفته شکل» به کار رفته: «لنگ و لوک و چفته شکل و بی ادب / سوی او می غیژ و او را می طلب» (مثنوی، به نقل از لغت نامه) چفته شکل به معنی «خمیده پشت» است که همین «چفته» - برابر «چوت» زازایی به کار رفته است.

چیرانیک	čırranık	لوله ناودان
چیریا	čırriya	چگونه، چه جوری، با چه ابزاری
چیرپ	čırp	گچ
چیژه	čiže	نوک پستان
چیلده زیمستانی	čıldê zımıstāni	چله زمستان، وسط زمستان
چیلک	čılκ	قطره، چکه
چیم ^۱	čım	چشم
چیمئحال	čım'hal	(پرسشی) کی، چه وقت
چینایش	čınāyış	چیدن
(چینه، بیچینی!)	(çına, bıçını!)	(چید، بیچینید!)
چینه	čina	لباسها، جامه ها
چینیو	činiyo	صفر، عدد صفر
چیوه ^۲	čiwe	عصا، چوب دست
چیوی کردیش	čiwi kerdış	جیرجیر کردن، جیک جیک کردن

ح

حاج حاجیک	'hac hācık	پرستو
حالتی	'hāleti	شخم
حِرّ	'herr	خاک، کثافت، زمین
حِرّ چکر دیش	'herr çekerdiş	کندن، حفاری کردن، کاوش
حرام	'heram	نجس، حرام
حِرْس ^۳	'hers	اشک

۱. در کردی: «چه م» (čam) و در بلوچی و گویش جاسک «چمه» (čama) در معنی چشم است که گونه دیگری از همان واژه «چشم» فارسی است.
 ۲. گونه دیگر واژه «چوبه» (چویدست، عصا) در فارسی است. (نک. لغت نامه: «چوبه»)
 ۳. در گویشهای بختیاری و بلوچی «هرس» (hars) به معنی «اشک» به کار می رود (نک. آذرلی: «هرس»).
 واژه «آرس» (ars) (اشک) در گویشهای شیرازی، بلوچی، شوشتری و اراکی؛ «آرسو» (arasu) در گیلکی و گالشی؛ «ارسه» (arasa) در گویش بویین زهرایی؛ «اسرین» (asrin) در کردی و «اشک» در فارسی همه گونه‌های دیگر همین واژه «حرس» زازایی است.

گریستن، اشک ریختن، اشک چشم کسی	'hersı kerdiš	جرسی کردیش
حرف، حروف الفبا، نویسه	'herf	حرف
هزار	'hezār	حزار
شنیدن، گوش دادن (بشنو، گوش بده!)	'hes yayış (bi'hasyi!)	حس یایش (بیحسی!)
خرس	'heš	حش
هشت	'hešt	حشت
هژده، هجده	'heštay	حشتای
(ص. شمارشی) هژدهم، هجدهم	'heštês	حشتیس
هفته	'hefte	حفته (= هفته)
بعد از ظهر	'helašani	حلاشانی
نیمروز، ظهر، پیش از ظهر	'helašewray	حلاشوروی
(صفت) قانونی	'helāl	حلال
حل کردن، آب کردن، ذوب کردن (حل کن! حل می شود)	'heliyayış (bi'heli! Helyieno)	حلییایش (بیحلی! حلیینو)
همه چی، همه چیز	'hemeči	حمه چی (= همه چی)
این اندازه (با اشاره)	'henday gird	حندای گیرد
هفت	'hewt	حوت
هفده	'hewtāy	حوتای
(صفت شمارشی) هفدهم	'hewtêš	حوتیش
آغل، طویله	'hewš	حوش
بوقلمون	'hul	حول
تفنگ فتیله دار	'hevık	حویک
تپه (شهای سستی که بچه ها بر روی آن بازی می کنند)	'hir	حیر
(صفت) خشمگین، عصبانی	'hêrs	حیرس
انتقام، کین، کینه کشی	'heyf	حیف

انتقام گرفتن	'heyf girodtiš	حیف گیروتیش
حیوان، جانور	'heyvan	حیوان
خ		
قیان، ترازو (نوع فنی)	xāpān	خاپان
خاج، صلیب، چلیپا	xāj	خاج
زغال سنگ	xāzıl	خازیل
کنگر فرنگی، خُرشوف، آرتیشو	xās	خاس
(صفت) دوست داشتنی، [بچه ی]	xāsek	خاسِک
دوست داشتنی		
جوشاندن (خوراک)	xāşeynayış	خاشینایش
(بجوشان!)	(bixaşeyni!)	(بیخاشینی!)
خام (یا کمی پخته)، سبز (میوه و مانند آن که نرسیده باشد)	xāğ	خاق
خاله	xāl	خال
دایی	xāl	خال
کفشدوزک	xālخالok	خالخالوک ^۱
پسر خاله، پسر دایی	xālzā	خالزا ^۲
دختر خاله، دختر دایی	xālkeyna	خال کینا
دایی، خالو	xālo	خالو
قالی، فرش	xāli	خالِی
چکمه (چکمه‌های چرمی قدیمی که در برف می‌پوشند).	xāmiki	خامیکی
دزد	xerxiz	خرخیز ^۳
دزدی	xerxizey	خرخیزی

۱. در کردی هم این واژه در همین معنا به کار می‌رود.

۲. خالزا: خال (خاله / دایی) + زا (زاده، پسر)

۳. شاید گونه ی دیگر از واژه «قرقیز» باشد (!) که در زبان فارسی هم به صورت «خرخیز» به کار می‌رفته (نک. لغت نامه دهخدا «خرخیز»)

بیگانه، غریبه، غریب	xeriv	خِریو ^۱
گوزن، بز کوهی، غزال	zezāl	خِزال
کار کردن	Xeftiyāyış	خفتیایش
(کار کن! کار می کند)	(bixefti! xeftiyeno)	(بیخفتی! خفتینو)
گندم	xele	خِله
خنجر	xenčeri	خِنجِری
خود، مال آن	xu	خو
خود، خویش	xu	خود
از خواب بلند شدن، برخاستن	Xu 'hasyāyış	خو حسیایش
فراموش کردن	xu vırā kerdış	خو ویرا کِردیش
در گهواره قرار دادن	Xu vırār kerdış	خو ویرار کِردیش
پوشاندن (لباس)	xurā dāyış	خور ادایش
خر و پف کردن	xorrayış	خورآایش
(خر و پف کرد، خر و پف کن!)	(xorra, bixorri!)	(خوررا، بیخوری!)
(صفت) عمیق، گود، ژرف	xorı/xori	خوری ^۲
هلو	xewz	خِوز
خوک	xoz	خوز
درخت هلو	xewzeri	خوزیری
فش فش کردن (آب، باد، مار و مانند)	xoşayış	خوشایش
(فش فش کرد، فش فش کن!)	(xoşa, bixoşı!)	(خوشا، بیخوشی!)
خیار	xeyār	خیار
بد (از نظر اخلاقی)	xırāv	خیراو ^۳
خدمتکار	xızmkār	خیزمکار
(صفت) خنگ	xint	خینت

۱. گونه ی دیگر واژه «غریب» (ابدال «غ» به «خ» و «ب» به «و» در آن صورت گرفته است.)

۲. در لکی «خور» (xur) به معنی «باتلاق عمیق» است (آذرلی) که گویا از همین ریشه است.

۳. گونه ی دیگر واژه «خراب»

		د
مادر بزرگ	dāpir	دایر ^۱
درخت	dār	دار
دارو	dārı	داری
رها کردن، انداختن	dālpa	دالپا
حمل کردن، برداشتن	dāmiš piyāyiš	دامیش بیایش
گچ مالیدن، گچ زدن	dāwtiš	داوتیش
(گچ مالید / گچ زد، گچ بمال / بزنی!)	(dāwit! Bıdāwi!)	
مادر	dāy	دای ^۲
دادن	dāyiş	دایش
(داد، بده، می دهد)	(dā, bıdı! Dāno)	(دا، بیدی! دانو)
دختر عمو	dedkeynā	دِدکینا
عمو (گونه ی ندایی)	dedo	دِدو
عمو	dede	دِدده
قدح بزرگ مسی، دوری	dor	دُر
درجه (در دما سنج)	dereje	دِرجه
مشکل، درد	derd	دِررد
سوزن، درزن	derzini	دِرزنی ^۳
بلند، دراز	derg	دِرگ
دراز کشیدن	derg biyāyiş	دِرگ بیایش
من دراز کشیدم.	ezan benān derg.	اِزان بِنان دِرگ.

۱. در لکی و لری: «دایر / دایره» (مادر بزرگ)

۲. در گویشهای شیرازی، کرمانی، کردی سقزی و کرمانشاهی و بختیاری (ممسنی) «دای» به معنی مادر است؛ «دَی» (day) در خاکی، بویر احمدی، کردی کرمانجی، فین بندر عباس، کوهمره یی، آل چنگی بوشهر و ممسنی؛ واژگان «دآ» (dā) در لکی، «دا» (dā) در لری؛ «دالک» (dālak)، «دایه» در گویشهای کردی، بختیاری و پاپی؛ «دایی» (مادر) در گویش فرامرزان؛ «داییک» (مادر)؛ در زبان کردی همه گونه های دیگر این واژه هستند.

۳. در فارسی هم «دِرزن» به معنی سوزن است.

derwitiş	روفتن، جارو کردن	درویتیش
(bıderwı! derweno)	(بروب! می‌روبد)	(بیدروی! درونو)
dere	جریان، رود	دره
dorı	کوزه (آب)	دُری
deryā	دریا	دِریا
derriskyāyiş	لغزیدن، سریدن	دریسکیایش
(medereski! derriskeyno)	(بلغزا! می‌لغزد)	(مِدِرِسکی! دریسکینو)
deryel	خط خطی کردن، راه راه کردن	دریل
deryelin	(حیوان) راه راه، خط خطی	دریلین
dezā	پسر عمو	دِزا
des	ده (عدد)	دِس
dest	دست	دِست
dest dāyiş (kesi rê)	تکان دادن دستها	دِست دایش (کسی ره)
dest dāyiş (kesi ro)	زدن (با دست)	دِست دایش ^۱ (کسی رو)
desupanj	پانزده	دِس و پنچ
desuč'ehar	چهارده	دِس و چنهار
desudıdı, desudı	دوازده	دِس و دیدی، دِس و دی
desu'heşt	هژده، هجده	دِس و حِشت
desujew	یازده	دِس و ژو
desušeş	شانزده	دِس و شِش
desunew	نوزده	دِس و نو
desuhirê	سیزده	دِس و هیری
deştene kerdiş	دوختن، خیاطی، درزی گری	دِشتنی کِردیش
deşti (bıderzı!)	دوختن (بدوز)	دِشتی ^۲ (بیدرزی)

۱. در اصل «دست» + «دایش» (زدن): [با] دست زدن.

۲. واژه «دشگه» (daşaka) به معنی «نخ خیاطی» در لکی (آذرلی) از همین ریشه است.

کفر گویی	da'hwa kerdiš	دعهوه کِردیش ^۱
دقیقه	deqa	دِقه ^۲
گماشتن، گذاشتن، قرار دادن	dekerdiš	دِکِردیش
ماده سگ، دله	del	دِل ^۳
دریاچه، تالاب	dol	دُل
یخچال	dolāb	دُلاب
دِلال (نام دخترانه)	Delāl	دِلال ^۴
دانه (خوراکی)	dendik ^۵	دِندیک
دوغ	Do	دو
دود	dû(n)	دو(ن)
ده، روستا	dew	دِو
چارپا (اهلی)، احشام	dewar	دِوار
تپانچه	devançe	دِوانچه
کاسه بزرگ مسی	dor	دور
پارچ آب، کوزه	dori	دوری
(صفت) دور	dûri	دوری
(صفت) مسطح، صاف، صیقلی	dûz	دوز
دُشک، تُشک	došeg	دوشِگ
دوش	doši	دوشی
دولتمند، ثروتمند، پولدار	dewlemend	دِولِمِند
دود مه، مه غلیظ	duman	دومان
دعا کردن، نماز خواندن	duway kerdiš	دووای کِردیش
دوازده	duwês	دووس

1. blaspheme

۲. در گویش کرمانی «دخه» (dexe) به معنی دقیقه در گفتار به کار می رود.

۳. در لکی و بیرجندی «دل» (dal) به معنی «ماده سگ» است. (آذرلی)

۴. در لغت به معنی «فریبا و طنز» است.

۵. در پهلوی / فارسی میانه «دانک» (dānak) به معنی دانه است (فرهنگ فارسی - پهلوی بهرام فره وشی: «دانه»

دوه ^۱	deve	شتر
دویژ	dewiž	دهاتی، روستایی
دهری	dahri	ابزاری برای شکافتن چوب (از جنس فلز و به شکل داس است)
دیایش	diyāyış	دیدن
(دی، بیوینی! وینو)	(di, bıwini! vineno)	(دید، ببین! می‌بیند)
دیتیش (بیدوشی! دوشنو)	ditiš (bıdoši! došeno)	دوشیدن (بدوش! می‌دوشد)
دیدلی، دی	dıdı, dı	دو
دیدین	dıdın	دوم
دیر	dêr	سرود، آواز
دیری	dirê	کم، اندک، مقداری
دیری (نک. دیهیری)	dire > dıhirê	نیمروز، ظهر
دیربت	dırbet	(اسم) زخمی، مجروح
دیربتین	dırbetın	(صفت) زخمی، مجروح
دیرنایش (بیدیرینی!)	dırrayış (bıdırrını!)	گریستن (بگری! گریه کن)
دیری ^۲	dırrı	دورو، ریاکار، دغل
دیژه ^۳	dıže	جوجه تیغی، خارپشت
دیس	dês	دیوار
دیسمال	dısmāl	دستمال
دیشمه	dišeme	دوشنبه
دیشمین	dıšmin	دشمن
دیشمین بیایش	dıšmin byāyış	اندیشیدن درباره کسی، اندیشه کردن
دیک	dik	خروس
دیلر	dilêr	دیلر (نامی مردانه، همان واژه «دلیر» در فارسی)

۱. این واژه ترکی است.

۲. گونه دیگر واژه «دورو»

۳. گونه های دیگر این واژه «ژیژه»، «ژه ژه»، «ژژو» (در لهجه های کردی و لری و لکی) به کار می رود.

دیلگش	dilgeš	دیلگش (نامی مردانه، همان «دلکش»)
دیمدایش	dimdāyış	غلطاندن، تلنگر زدن
(دیمدی! دیمدانو)	(dimdi! dimdāno)	(بغلطان! می غلطاند)
دیمه	dıma	(قید) پشت، پس از
دین	din	دین
دینج	dinj	(صفت) مردانه، نیرومند و تند (سریع)
دیندان	dındān	دندان
دیهره	dıhirê	نیمروز، ظهر
ر		
- را	ra	از
- را	ra	از (صفت برتر / تفضیلی)
راشت	rāšt	راست، درست، مستقیم، صحیح
راشنایش	rāšnāyış	تاب خوردن
(راشنی! راشانو)	(rašni! rāšaneno)	(تاب بخور، تاب می خورد)
راکوتیش	rākewtış	خوابیدن
(راکو! راکونو)	(rākw! rākewno)	(بخواب! می خوابد)
رامتیش	rāmtış	راندن، سواری (اسب، دوچرخه و مانند آن) (راند، بران!)
(رامیت! بیرامی)	(rāmit, Bırrāmi!)	
راوردیش (راوری)	rāwêrdış (rāwêri!)	چشم پوشیدن، صرف نظر کردن (چشم پوش، صرف نظر کن!)
رای ^۱	rāy	راه، مسیر
رپی	repi	سر و صدا کردن
رخت	re'hat	آسان، راحت
رز ^۲	rez	سِرکه
رسایش	resayış	رسیدن

۱. هم‌ریشه با «ریگا» (rigā) (راه) در کردی و «راه» در فارسی

۲. هم‌ریشه با واژه «رز» (انگور) فارسی.

(رسید، برس!)	(resa(jā), (jā)resi!)	(رسا(جا)، (جا) رسی!)
ریسمان (که از موی بز بافته می‌شود)	rese	رسه
نقاشی، نگاره، رسم	resim	رسیم
گریختن (بگریز)	remayıš (birremi!)	رمایش (بیرمی!)
رنگ	reng	رنگ
رنگ کردن	reng kerdış	رنگ کردیش
فرات، رود فرات	ro	رو
فراورده آب انگور	rev	رو
(قید) زود، به زودی	rew	رو
پس از، بعد از	rewt	روت
فروختن (بفروش! می‌فروشد)	rotiř (birroři! rořeno)	روتیش (بیروشی! روشنو)
روز، خورشید	roř	روژ
خاور، مشرق	rojawkten	روژاکوتن
باختر، مغرب	rořawan	روژاوان ^۱
روز بعد، چند روز دیگر	rořna	روژنا
زادروز، روز تولد	rojê allâyâyış	روژی آلیاییش
پرتو (نور)	rořni	روشنی
روشن، درخشان	rořin	روشین
قرار دادن، نشاندن، نهادن، جا دادن، کاشتن، راه افتادن	ronâyış (ronā, romi! ronano)	رونایش (رونا، رونی! رونانو)
نشستن، ساکن شد (بنشین! می‌نشیند)	rořniřtiř (roř! rořeno)	رونیشیتیش (روش! روشنو)
رویدن، جوانه زدن، سبز شدن	ruwayiř (ruwā, birruwı!)	رووایش (رووا، بیرووی!)
(جوانه زد، جوانه بزنی!)		
روغن	ruwen	روون

۱. در کردی «روزآوا/ روژاوا» (rořawā) به معنی باختر (غرب) است.

کره	ruweno kele	روونو کله
روغنی، چرب	ruwn in	روونین
(صفت) کهنه، قدیمی	rewin	روین
(اضافه) به	rê	ره -
رو، روی، چهره، جلد، پوشش (کتاب، بالش)	ri	ری
روبرو شدن (با کسی)، مواجهه شده (با)	ri mendiš [kesi rê]	ری مندیش [کسی ره]
	ri nê mendiš [kesi rê]	ری نِمندیش [کسی ره]
گریختن، فرار کردن (بگریز، می‌گریزد)	reyāyış (birrerî! reyeno)	ریاییش (بیرِری! رینو)
روبالشی	ri bāšna	ری باشنا
کود (گاوی)	rêx	ریخ
برنج	riz	ریز
ریزان (نام مردانه)	Rêzan	ریزان
نخ (از پشم)	rês	ریس ^۱
ریختن، اشک ریختن، ویران کردن [خانه و...، فروریختن (بریز! / فروریز)	rišnāyış (birrāšni)	ریشنایش ^۲ (بیرِیشنی!)
فرستادن (نامه و...)	rištiš (birriši)	ریشتیش
ریختن	rišiyāyış	ریشیاییش (ریشا، بیرِیشی!)
(ریخت، بریز، می‌ریزد)	(rišyā, birriši! išyeno)	ریشینو
نیزه	rim	ریم
		ز
زارا (نام زنانه)	Zārā	زارا

۱. در تاتی «ریس» (ris) در معنی «نخ خیاطی» است (نک. آذرلی: «ریس»)
 ۲. در زبان کردی «ریشین» (ریختن) (در سنجش با فارسی ابدال «خ» به «ش» وجود دارد)

تاس، تخته‌نرد	zāri	زاری
(صفت) باهوش، مطلع	zānāye	زانا‌یه
دانستن	zānāyiš	زانا‌یش
(دانست، بدان، می‌داند)	(zānā, bızāni! Zāno)	(زانا، بیزانی! زانو)
برادر شوهر، برادر زن	zāwā	زاوا
بار زیاد	Zā'lim	زَکَلیم
(صفت) سخت، دشوار	ze'hmat	زحمت
(صفت) سخت، دشوار	zor	زُر ^۱
زر، طلا	zêr	زِر
درون، داخل	zerre	زِرّه
کبک	zerež	زِرژ ^۲
زرد	zerd	زِرِد
قلب، دل	zerri	زِرّی
آرزو کردن، تمنا کردن	zerriyž (kesi) šinā	زِرّیا (کسی) شینا
ژزان (نام زنانه)	Zozan	ژزان
زمانی که	zek	زِک
زمان، وقت	zamān	زمان
کج بیل	zengen	زَنگِن
رکاب	zengu	زَنگو
(صفت) ثروتمند، غنی	zengin	زَنگِن
دروغ	zûr	زور
(صفت) نادرست، غلط	zûr	زور
(صفت) (درخت) پیوند زده	zûray	زورّی
زوزان (نام زنانه)	Zozan	زوزان
فریاد زدن، زوزه کشیدن (فریاد)	zurrāyiş (bızurri!)	زورآیش (بیزورّی!)

۱. در کردی در معنای «بسیار و زیاد» است (نک. هه ژار: «زور»)

۲. «زرج» (arecj) = کبک (در گویشهای گالش، اشکور، دیلمان و لاهیجان)؛ «زرج» (zareč) (کبک) در گویش الموت (آذرلی)

بزَن!		
دروغ گفتن	zuri kerdış	زوری کردیش
ازدواج کردن	zewžyāyış	زوژیاییش
(ازدواج کن! ازدواج می کند)	(bızewži!zewžiyeno)	(بیزوژی! زوژینو)
هندوانه	zeveš	زوش
چکش آهنگری	zomap	زوماپ
جفت، زوج	zewnj	زونج
(صفت) خشک	zuwa	زووا
زبان	zuwan	زووان
لیس زدن، لیسیدن	zuwan kerdış	زووان کردیش
(قید) بسیار، زیاد	zahf	زهف
(صفت) بسیار، خیلی، زیاد	zahf	زهف
یکسان، همانند	zey pya	زی پیا
ضرر، زیان، فقدان	zırrar	زیرار
(قید) همچنین، همینطور	Zi	زی
همانطور (که او می گوید)، همانگونه (که او می گوید)	zey (kesi) - ya	زی (کسی) - یا
زمستان	zımıstan	زیمستان
زنگار، زنگ	zınjār	زینجار
بینی، دماغ	zınji	زینجی
جفتک زدن، بازی در آوردن، ورجه ورجه کردن، سر حال بودن، پرانرژی بودن	zırtiki čekerdış	زیرتیکِ چِکِردیش
(سُرنا) نی (از ابزار موسیقی)	zırna	زیرنا
زین	zin	زین
		ژ
یازده	žāndes	ژاندِس

ژو	zew	یک، عدد یک (جنس مذکر)
ژو	zew	یک نفر
ژو	žû	یک (جنس مؤنث)
ژوژوفین	žûžûfin	(قید) گاهی، بعضی وقتها
ژونا	zewna	(صفت) دیگری (جنس مؤنث)
ژونا	žûna	(قید) دیگری (جنس مذکر)
ژوفین	žufin	(قید) یک بار، زمانی
س		
سا	sā	سیب
صابون (صابون)	sābûn	صابون
سارپی	sārpey	(سر + پی [= پا]) سر و پاهای بز یا گوسفند، که به طور خاص به کار می‌رود.
ساف	sāf	بخشنده
ساعت	sā'hat	ساعت
ساقه	sāqe	زانو، زانوی (لوله)
سپاس	spās	سپاسگزارم، تشکر، مرسی
سیر	ser	لبه (یک چیز دراز)، روی چیزی
سیرباز	sêrbāz	(سحر باز) ساحر
سرد	serd	(صفت) سرد
سردار	serdār	سردار، رئیس گروه
سردار کیی ^۱	serdārê keyi	بالای خانه، بالاخان
سرسی	sersey	سایه
سرن ^۲	serrna	سال بعد، سال آینده
سروک ^۳	serok	رئیس جمهور، رهبر

۱. «کیی»: خانه (در زازا، در گویش آشتیان هم «کی» (kiyi) به معنی خانه و اتاق است (نک. آذرلی: «کی»)

۲. در گویش گیلکی «سرن^۲» (sarona) به معنی «تاریخ» و «مبدأ تاریخ خانواده» گویا با این واژه هم ریشه است (نک. آذرلی)

۳. «سروک» (رئیس جمهور) در کردی هم همینطور است.

serwešin	احوال پرسى	سِرِوشين
sere	سر	سِرِه
serrı	سال	سِرِی
sa'l	کف دست	سَعَل / سه نل
sa'l	ریگ، سطح سنگلاخی	سَعَل / سه نل
sağlem	(صفت) امن	سَقْلِم
sel	سبد، سلّه	سِل
solıǵê	زمان کوتاه، برای مدت کوتاه، برای یک لحظه	سُلِقِه
sûk	شهر، شهر بزرگ	سوک
sova	اجاق	سِوِا
Soyreg	سیورک؛ نامی زنانه است در لغت به معنی «دوست داشتنی» (باراهنمایی دکتر محمد نجاری)	سِوِرِک
se	صد	سه
se	چه (با [فعل‌های] «گفتن» و «انجام دادن» (پرسشی)، هر آنچه	سه
sêşeme	سه شنبه	سه شمه
sya	سیاه، مشکی	سیا
sı'hud	موفق، پیروز	سِیْهُود
sıhan	(صحن) بشقاب بزرگ	سِیْحَن
sıst	سُست، شل	سِیْسْت
sıtil	سطل، دلو	سِیْطِیل / سِیْتِیل
sıfte	(قید) نخست	سِیْفْتِه
sıfteyın	(صفت) نخست، نخستین	سِیْفْتِه یین
sıfti	(صفت) نخست، نخستین	سِیْفْتِی
sıl	کود [گاو، خشک]	سِیل
sılasnayış	دانستن	سِیلاسنایش (بیسیلاسنی!)

(بدان)	(bilasnai!)	
سلیمان	silu (Seleyman)	سیلو (سولیمان)
نقره، سیم	sim	سیم
سماق	simāq	سیماق
گاه	simer	سیمر
سیمکو (اسم مردانه)	simko	سیمکو
پوست ختنه گاه، قلفه	sinet	سینت
قارچ	sing	سینگ
مرز	sin or	سین ور ^۱
سینه	sine	سینه
سفید، سپید	sipe/ sipê	سینه
ش		
توانستن (بن گذشته، گونه محدود، اخباری)	šā, šāno	شا، شانو
(صفت) لوچ	šāš	شاش
خطا کردن، اشتباه کردن	šāš kerdış	شاش کردیش
زمین گوجه فرنگی	šāmkêri	شام کری
گوجه فرنگی	šāmik	شامیک ^۲
بعد از ظهر، پس از نیمروز، عصر	šān	شان
لرزیدن، آختن (شمشیر)، تکان خوردن (بلرز! بجنب! ...)	šānāyış (bišāni!)	شانایش (بیشنایی!)
توانستن (فعل کمکی)، توانستن (فعل تام)	šāno	شانو
درخت شاه بلوط، نورسته (به گونه ای که پوشال [آن] کنده می شود)	šāvlêr	شاولر

۱ همانند «سنور» (senor) (مرز و حد) در کردی سورانی (نک. آذرلی، هه ژار)
 ۲. در برخی از گویشهای کردی و لری مانند: گویشهای نهاوند، ایلام، کرمانشاه و بروجرد «شامی» (šāmi) به معنی هندوانه است.

شرمندگی شدن، خجالت کشیدن	šermāyış	شیرمایش
(خجالت بکش، خجالت می کشد)	(bışermi! šermāyeno)	
شرم، خجالت	šermı	شیرمی
شش	šeš	شیش
شست	šešti	شیشتی
شکر	šeker	شیکر
شنبه	šeme	شیمه
شمشیر	šemšêr	شیمشیر
رسمان (نازک، از موی بز)	šmundi	شیموندی
(صفت) [گوشت] نازک، [فرد]	šên	شین
آسان گیر		
(صفت) سبک، آسان، [چای] آبکی	šenik	شینیک ^۱
شب	šew	شو
روز، صبح	šewra	شورا
فردا [گونه ادبی]	šewra	شورا
سوپ	šorba	شوربا
شب پره، خفاش	šewšewık	شوشوک ^۲
رفت (رفت، برو!) [گونه جمع]: رفتند؛	Şiyayış (ş1, şo! ... şire	شیایش ^۳ (شی، شوا!
[گونه شرطی]: اگر برود) اگر بروند	...	گونه جمع. شیره! وجه
	širo) šino	شرطی: شیرو (شینو)
شیر	šit	شیت
شیر (جانور)	šêr	شیر
شلوار	širwāli	شیروالی
شیرین	širin	شیرین
شیرین (نام زنانه)	Širin	شیرین

۱. در کردی «شیتی» (šinne) به معانی: «(۱) حرکت ملایم؛ (۲) خرامیدن» (آذرلی) از همین ریشه می تواند باشد.
 ۲. «شواک» (šawāk) «شب پره» (در زبان فارسی) (فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «خفاش»)
 ۳. در کردی مصدر «شین» یا «شیان»، «چون» از همین ریشه است؛ برای مثال: «شین وه یانو ویش» (šin wa) (رفتند به خانه خویش) (yāna wiš)

شیشی	šiši	کفگیر
شیکیل	šikil	نگاره، تصویر، شکل
شیکتیش (شیکیت)	šiktiš	شکستن
یشکینی! شیکینو)	(šikit, biškni! šikneno)	(شکست، بشکن، می شکند)
شیکیا	šikya	(صفت) شکسته
شیکیایش	šikyayıš	شکستن
(شیکیا، یشیکی! شیکینو)	(šikyā, biški! šikyeno)	(شکست، بشکن، می شکند)
شیلوالی	šilwāli	شلوار، شلوار زیر بلند
شوانه ^۱	šwāne	شبان، چوپان
شوژ	šuž	نقص، سرزنش، گناه
شوشه ^۲	šuša	شیشه، بطری
شیما	šimā	شما
شیمتیش	šimtış	نوشیدن، دود کرد
(شیمیت، یشیمی!)	(šimit, bišimi!)	(نوشید، بنوش! / دود کرد، دود کن!)
شین	šin	اندازه، مقیاس [گونه تعادل]
شینوینو	šino yeno	تلوتلو خوردن، لرزیدن [به گونه ادبی: می رود، می آید]
شیس	diyês	شانزدهم
ص		
صابون	'sabun	صابون
صی ^۳	'si	سنگ، صخره
صید شیایش	'seyd syayıš	شکار کردن، صید کردن
صیدوان	'seydwan	(صیدبان) شکارگر، شکارچی

۱. در کردی «شوان» (چوپان)

۲. همسان با زبان کردی

۳. نزدیک به خوانش پهلوی / پارسی میانه «سیگ» (sēg) (سنگ) (فرهنگ پهلوی - فارسی میانه، بهرام فره‌وشی)

		ط
سیاهرگ	'tamr	طمر
آهنگ گداخته (محدّب، برای نان صاف)	'tewq	طوق
هوایما، طیاره	'teyāre	طیاره
عقاب، پرندۀ شکاری	'teyr	طیر
پرندگان (به طور معمول)	'teyr u tur	طیر و تور
مقدار کم، اندازه کم	'tayn	طین
مقداری، برخی، برخی از	'tayn	طین

		ع
عرب	'Ereb	عرب
عربی	'Erebi	عربی
خاک، کثیفی، زمین	'erd	عرد
خودرو، اتوموبیل	'erevā	عروا
(اعزب) مرد زن مُرده	'azeb	عزب
زن مرده شدن، بی زن شدن	'azeb meniš	عزب مندیش
عفو کردن، بخشیدن	'af kertiş	عف کرتیش
عمّه	'am	عم
پسر عمّه	'emzā	عمزا
عمله، کارگر	'emele	عمله
دختر عمّه	'eme keynā	عمه کینا
(صفت) یکسان، به عین	'eyni	عینی

		ف
(زبان) فارسی	Farzi	فارزی
لوبیا، باقلا	fasulā	فاسولا
کارخانه	favriqe	فاوریه

فرانسوی (مرد)	Fransız	فرانسیز
فرانسوی (زبان)	Fransızı	فرانسیزی
فریده (نام زنانه)	Ferida	فریده
دهقانیها، روستایی (فُقرا[ء] در زبان عربی)	feqārey	فِقاری
دهاتی، روستایی	feqir	فِقیر
(صفت) فقیر، فروتن	feqir	فِقیر
دهان، تیغۀ (چاقو و مانند آن)	fek	فِک
قیمت، نرخ	fiyet	فیت
بادام (در پوستش و سبز)	firig	فیریگ
درخت بادام	firigêri	فیریگری
گوجه فرنگی	fireng	فیرنگ
نانوایی	firrûn	فیرون
نانوا	firrûnçi	فیرونچی
پسته	fistiq	فِستیق
درخت پسته پیوند زده	Fistiqêrâ zûray	فِستیقِرَا زوری
درخت پسته	fistiqêri	فِستیقِری
کود (اسب)	fışqı	فِشقی
زمان (وقوع)	fin	فین
فیل	fil	فیل
(قید) دوباره، بار دیگر	finā	فینا
فندق	findıq	فیندِیق
(قید) یکبار، یک دفعه	finê	فینه
ق		
آمیختن، مخلوط کردن	qāt kerdış	قات کِردیش
قاطر، استر	qâtır	قاتیر
نگران بودن (درباره چیزی)	qârmış biyayış	قارمیش بیاییش

کوزه	qālāz	قالاز
قمقمه	qālazê āmeriqā	قالازِ آمِریقا
داس	qaloči	قالوچی
قبول کردن، پذیرفتن	qebul kerdış	قبول کردیش
(قید) هرگز، به هیچ وجه	qet	قِت
بچه، کودک	qeč	قِچ ^۱
بچه، فرزند	qeček	قِچِک
خشمگین شدن، عصبانی شدن	qa'hriyayış	قَحریایش
(خشمگین شو! خشمگین می شود)	(bıqa'hri! qa'hriyeno)	(بیقَحری! قَحرینو)
لیوان، قَدَح، شیشه (آب و برای نوشیدن)	qede'h	قَدَح
جدی	qadi	قَدی
(صفت) رفته، [ذخیره] تمام شده	qediyā	قَدیا
تمام کردن (تمام کن!)	qedinayış (biqedini!)	قَدینایش (بیقَدینی)
تمام شدن، پایان پذیرفتن	qediyāyış (bıqedi!	قَدیایش (بیقَدی!)
(تمام کن! تمام می کند/ می شود)	qediyeno)	قَدینو)
مچ پا، قوزک پا	qertikê pāy	قَرْتیکِ پای
مچ دست، مچ	qertikê desti	قَرْتیکِ دِستی
پلوور، ژاکت	qazāğ	قَزَاغ
نفت سفید، نفت چراغ	qazaği	قَزَاغی
تصادف کردن (خودرو و مانند آن)	qeza kerdış	قَزَا کردیش
برنده شدن (در بازی و جنگ)	qezenc kerdış	قَزِنج کردیش
چشمه	qestel	قِستِل
قفس	qefes	قِفِس
آهنگر، دروازه بان (در بازی فوتبال)	qelaci	قِلَاجی
(صفت) چاق، سالم	qelaw	قِلَاو
فلزکاری کردن	qelay kerdış	قِلَای کردیش

۱. گویا با واژه «قِچِک» (qečak) به معنی دختر در کردی کرمانجی هم ریشه باشد.

قلم	qalem/ qelem	قَلَم
(صفت) لاغر، صدای نازک	qalın	قَلین
برای	qandê	قنده
دانه پرنده، خوراک پرنده	qut	قوت
قوت، نیرو، استحکام، دوام	quwet	قووت
نیرومند، قوی، مستحکم	quwerli	قووتلی
قوتی، جعبه	quti	قوتی
نمکدان	qutiya sol	قوتیا سل
زمان [رویداد]	qor	قور
توخالی، پوک	qorr	قور
مارپیچ / مناره سنگی در دشت	qoq	قوق
لباس، پیراهن	qol	قول
بازو، آستین	qol	قول
سوراخ (در لباس و مانند آن)	qul	قول ^۱
(مسیر / جهت) جنوب	qulbiya	قولیه
دسته، دستگیره	qulp	قولپ
بلعیدن، قورت	qult	قولت
قورت دادن، بلعیدن	qult kerdiş	قولتی کردیش
لباس، پیراهن	qolık	قولیک
چوب نقاره و طبل	qolık	قولیک
قبیله (کوچک)	qewm	قوم
قهوه	qahwe	قهوه
گلو	qırr	قیر ^۲
غریدن، جیغ کشیدن، فریاد زدن	qırrayış (bıqırri!	(بیقیری!)
(فریاد بز، فریاد می‌زند)	qırreno)	قیرنو)
مسابقه	qırm	قیرم

۱. «قولاس» (qulās) (سوراخ) گویش مزج (آذرلی)، «قولکه» (qulka) (گودال) (همان)
 ۲. شاید با واژه «قیره» (qırra) به معنی «فریاد» در کردی سورانی هم ریشه باشد.

قیروار (نام قبیله ای است)	Qırwar	قیروار
اهل قبیله قیروار، قیرواری	Qırwarži	قیروارژی
قورباغه، وزغ	qırınjle	قیرینجله
گلو	qırrık	قیریک
پایین تر (از نظر افتخار یا سن)	qıj	قیز
زاغ، کلاغ زاغی	qizik	قیزیک
کلمه، حرف، سخن	qıse	قیسه ^۱
صحبت کردن، سخن گفتن	qısey kerdış	قیسه ی کردیش
قلیان	qeylanı	قیلانی
ریشه کن کردن، بر کندن، از ریشه در	qılaynayış	قیلاینایش
آوردن (از ریشه در بیارا! از ریشه در می آورد)	(bıqılayni! qılayneneo)	(بیقیلاینی! قیلایننو)
(صفت) گرد	qılor	قیلور
(تر.) خامه، سرشیر، قیماق	qımağ	قیماغ
قیمت، نرخ، بها	qımet	قیمت
ک		
استخوان زانوی گوسفند یا بز؛ بازی بخت که با استخوان بازی می کنند.	kapok	کاپوک
کار، پیشه، منفعت، سود	kār	کار
کارد، چاقو	kārdi	کاردی
کاشتن (بکار!)	Kārrıtış (bıkārı!)	کاریتیش
کاغذ، اسکناس (لیره و واحدهای پول کشورهای دیگر مانند دلار و...)	kāğıt	کاغیت
مغز گردو	kākıl	کاکیل
اجداد، پدر بزرگ، بابابزرگ	kālık	کالیک
کدام، چه کسی	kām	کام

۱. در کردی «قسه» (qesse) به معنی «حرف» و «سخن» است.

کدامشان، کدام یک از آنها	kāmjin	کامجین
بره	kāvırr	کاویر ^۱
کر، ناشنوا	kerr	کیر
کردن، ساختن	Kerdiā (bıkı! Keno)	کردیش (بیکی! کنو)
خرچنگ، خرچنگ دراز ^۲	kerkınj	کیرکینج
جعبه کبریت	kerkût	کیرکوت
مرغ، ماکیان	kerɡ	کیرگ ^۳
کرم	kerm	کیرم
لطفاً، خواهش می‌کنم [ادبی]	keremkı	کیرمکی
ختنه	kerwayin	کرویین
ختنه کردن	Kerwayin kerdış	کرویین کردیش
صخره	kerre	کره
(صفت) [سراشویی] تند	kerrın	کرین
کبد	kezev	کیزو
تحمل کردن، رنج بردن	Kezev (-a kesi) veyāyış	کیزو (- آ کسی) وشایش
کس، کسی، یک نفر	Kes	کِس
هیچکس (با فعل منفی)	Kes	کِس
لاک پشت، سنگ پشت	Kesā	کِسا
لاک پشت آبی	kesāya āwi	کِسیا آوی
لاک پشت زمینی	kesāya beji	کِسیا بیژی
حالت	Kêf	کِیف
کک	Kek	کِک

۱. شاید واژه «کاوُر» (kavor) در گویش بردسیر کرمان به معنای «گوسفند ماده دوساله نژاده» (آذرلی) با این واژه پیوند داشته باشد.

2. crayfish

۳. «گرگه» (karga) مرغ خانگی (در گویشهای بومین زهرا، دلیجان، بیچگان) (آذرلی) «کُرک» در گویش کرینگان (همان)، «کُرک» در گویشهای کرمانی و سیستانی به معنی «مرغ خانگی» است (همان) در گویش کرمانی «کُرک» به معنی مرغی که می‌خواهد تخم بگذارد گفته می‌شود.

کاکو، برادر بزرگ، آقا (ندایی)	Keko	کِکو ^۱
بز، بز نر	Kel	کِل ^۲
عاج، دندان نیش	Kelp	کِلپ
کلک، قایق	Kelek	کِلک
خرمگس	Kelmeš	کِلْمِش ^۳
گوشه، کنار، کنج	kele	کِلِه
کله، جمجه سر	kele	کِلِه
کله زدن، سر بریدن، بریدن گردن	Kele kerdış	کِلِه کِرْدِش
کسی		
(صفت) قفل شده، کلید شده	klit	کِلِیت
کلید	klit	کِلِیت
داس	kelıntı	کِلِینتی
(کمان) ویلون	kemān	کِمَان
گودال شنی	kendāl	کِنْدَال ^۴
رسمان، طناب	kendir	کِنْدِیر
کاشتن (بکار، می کارد)	Kendiš (bıkendi! Keneno)	کِنْدِش (بِیْکِنْدِی! کِنِنو)
کوه	ko	کُو
کدو تنبل، کدو	kû	کُو ^۵
فلج	kût	کُوْت
(پرسشی) کجا	koti	کُوْتِی
افتادن (بیفت، می افتد)	Kewtiš (bıkewi! Kewno)	کُوْتِش ^۶ (بِیْکُوْی! کُوْنو)

۱. هم‌ریشه با واژه «کاکا» (kākā) (برادر بزرگ) در گویشهای کردی، شیرازی، لاری، فرامرزانی، بختیاری و کرمانی (نک. همان)

۲. در گویش افتری «کَل» (kal) به معنی بز نر است (آذرلی)

۳. در پارسی میانه/ پهلوی: «کورک مگس» (kurk magas) / «مگس کاسیکین» (magas kāsikēn) (خرمگس) (فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «خرمگس»)

4. clatpit

۵. سنج. «کوی» (kovi) (کدو) در گویش نظر و ترق (آذرلی)

۶. هم ریشه با «کفتن» (kaftan) (افتادن) در کردی و گیلکی.

سگ	kutık	کوتیک ^۱
کوچ کردن	koč kerdiš	کوچ کردیش
کوچ نشین، چادر نشین	kočer	کوچر
کوچه، خیابان	kuče	کوچه
قاشق	kočık	کوچیک
تغار (ظرف) آب	kurn 1	کورنی
[شکار] کور	koz	کوز
زغال گل انداخته و قرمز و روشن	koz	کوز
بز، بز وحشی	kosbes	کوسبس
خوش گذارندن	kuşat kerdiş	کوشات کردیش ^۲
گوشه (کنار و گوشه خیابان یا جایی مسطح)	koše	کوشه
خانواده	kuflet	کوفلت ^۳
ریشه	kok	کوک
مات، کمرنگ، کند	kol	کول
مفصل ران، کفل	kulek	کولک
برده	kole	کوله
برده داری	koleyın	کولین
چوب، چوبدستی، هیزم، دسته هیزم	koli	کولی
(تکه های) چوب، هیزم	koli	کولی
زغال چوب	komir	کومیر
جغد	kund	کوند
ملاقه، چمچه	Kon dêz	کون دز
ضربه زدن، فشردن، چلانیدن، کوبیدن (کوبید، بکوب! می کوبد)	Kuwatiş (kwa, bikû! kûweno)	کوواتیش (کووا، بیکوا)
		کوونو)

۱. بسنجید با «کوتیل» (kotil) (توله سگ) (آذرلی) در گویش زرتشتیان کرمان

۲. گویا همان «گشاد کردن» (خوشحالی کردن) (گشاد در معنای «خوشی» در فارسی به کار می رود (نک. لغت نامه، «گشاد» معنای سوم و چهارم)

۳. از ریشه «کلفت» عربی (از نظر زبانشناسی قلب «ل» و «ف» صورت گرفته است.)

[همچنین نک. «کواتیش»]

کوی	kûvi	جانور وحشی
که	kê	کی، چه کسی
کی	key	کی، چه وقت
کیهن	ki'hân	کهن، کهنه
کیهوه	ki'ho	(صفت) سبز
کیرتلمه	kirtelme	چای با شکر زیاد
کیرداسی	kirdasi	(کرد / گردی) کرمانجی
کیشت	kışt	گوشه، کاغذ (یک گوشه / تکه کاغذ)
کیشتیش (بیکیشوا)	kıştıš	کشتن (بگش)
کیشیایش	Kışyayıš	کشته شدن
کیلاو	kilaw	کلاه
کیلم	kilm	(صفت) کوتاه
کیلو	kilo	کیلوگرم
کیلور ^۱	kilor	نان گرد کوچک
کینا ^۲	keynā	دختر، فرزند دختری
کین اک	keyn ek	دختر کوچک
کینگا	kingā	کی، چه وقت
کیور	keyver	در
کیه ^۳	keye	ساختمان
کیه	keye	خانه

۱. شاید با «کیلور» (جوانه گندم) (بختیاری بویراحمدی)، «کلور» (kolur) (ساقه خشک گندم) (لاری، فرامرزانی، راوری و فین کاشان (آذرلی) هم ریشه باشد.

۲. در گویشهای تاتی [و به طور ویژه تاتی] کرینگانی نیز «کینا» به معنی دختر است (آذرلی) واژه «کیجا» (دختر) در مازندران و شهریزاد از همین ریشه است.

۳. «کیا» (kiya) به معنی «خانه» و «منزل» (در گویشهای: نطنزی، ایبانه ای، بویین زهرایی، رامندی، قزوینی، نایینی، سمنانی، افتری، سنگسری، کمشچه اصفهان، نراقی، ابوزید آبادی کاشان و اردستانی (آذرلی) در گویشهای گوناگون شمال غرب ایران (تاتی، راجی، سمنانی و...). در آشتیان «کیی» (kiyi) (خانه و اتاق) در گویش آشتیانی (همان)

		گ
گاو نر	gā	گا
گام، قدم	gām	گام
زود، در چند دقیقه [در کاربرد ادبی]: در گامی دیگر]	gāmna	گامنا
بدن، تن، روح	gān	گان
بدنم درد می کند	Ganê mi teweno	گان می تونو
گرم، داغ	germ	گرم
تگه [افسار]	gem	گم
روستا (منطقه توسعه نیافته)	gem	گم
(صفت) جوان	genj	گنج
جوانی	genjêy	گنجی
آغل، طویله (بیرون از خانه)	gew	گو
نمد، گلوله، گلوله نخی (پس از کاشتن برداشته می شود)	gûd	گود
گلوله برف	gûda vewri	گودا ووری
وضعیت (خاک و مانند آن)، اندازه (لباس)	gore	گوره
گردو، گوز، جوز	goz	گوز
گوش	goš	گوش
اطاعت کردن، گوش دادن، توجه کردن، حرف کسی را گوش دادن	goš nāyış	گوش نایش
گوشت	gošt	گوشت
گوش کردن	goštārey kerdış	گوشتاری کردیش
لته ها	goštê dındānān	گوشت دیندانان
گل، گل سرخ	gûl	گول

۱ این واژه در گویشهای دیگر زبان کردی از جمله سورانی هم به کار می رود.
۲ در کردی «گو» (gu) به معنی «آغل» است (آذری).

گل‌بهار (نام زنانه)	Gulbehār	گول‌بهار
زرده تخم مرغ	gulilik	گول‌لیک
شاخه گل	gulêri	گول‌ری
ران	golim	گولیم
گونه	gum	گوم
فرو رفتن، غرق شدن	gum biyāyış	گوم بی‌ایش
غرق کردن	gum kerdış	گوم ک‌ردیش
خون	guni	گون‌ی
غده پستانی یا شیری	guwān	گوان ^۱
مدفوع، گه	gı	گی
(صفت) لاغر، نازک	gıdi	گیدی
(صفت) سنگین، گران	gırān	گیران
سرگردان شدن	geyrāyış	گیرایش
(سرگردان شو! سرگردان می‌شود)	(bıgeyrı! geyreno)	(بی‌گیری! گیرنو)
جستن، دنبال چیزی گشتن	geyrāyış	گیرایش
(دنبالش بگرد، دنبالش می‌گردد)	(bıgeyrı! geyreno)	(بی‌گیری! گیرنو)
(صفت) بزرگ	gırd	گیرد
گره زدن	gıredayış (gıredā,	گیردایش (گیردا، بی‌گردی!
(گره زد، گره بز، گره می‌زند)	bıgêrdi! gıredāno)	گیردانو)
کار کرد	gıwıyāyış	گیروایش (بی‌گیروه!
(کار بکن، کار می‌کند)	(bıgırwê! gırwıyen)	گیروینو)
گرفتن، بستن (بگیر! ببند! وجه شرطی:	gırotış (bi! mi! ...	گیروتیش (بی! می! [وجه
[اگر] بگیرد، [اگر] ببندد	biyero, geno)	شرطی: [بیرو، گنو
جوشاندن	gıreynāyış	گیرینایش (بی‌گیرینو! گیرینو)
(بجوشان، می‌جوشاند)	(bıgreynı! gıreyneno)	
جوش	gıryayış (bıgreyi!	گیرایش (بی‌گیری! گیرینو)

۱. در کردی سقز و ایلام «گوان» (govvān) به معنی «پستان» است (آذرلی)

(بجوش! می جوشد)	gireyneno)	
شاخه	gıl	گیل
جامه چوپانی	gılāv	گیلاو
کره چشم، کاسه چشم	gıliyā čimi	گیلیا چیمی
گیلاس	gılyāz	گیلیاز
درخت گیلاس	gılyāzêri	گیلیازری
		ل
رود	lā	لا ^۱
نخ، رشته	lā	لا ^۲
(صفت) لازم، ضروری	lāzım	لازیم
پسر بچه، پسر، فرزند پسر	lāž	لاژ
پسر، کوچک	lažek	لاژک
لاستیک	lastık	لاستیک
پارس کردن (پارس کن!)	lāwāyış (bılāwı!)	لاوایش (بیلاوی!)
یک مشت از چیزی، اندازه کم	lep	لپ
دستکش	lepık	لپیک ^۳
لرزیدن، به لرزه افتادن (بلرز!)	Lerzayıš (bılerzi!)	لرزایش (بیلرزی!)
جنگ، مبارزه	lež	لژ
جنگ کردن، جنگیدن	Lej kerdış	لژ کردیش
کاسه (بزرگ)	legan	لگان
گیاه (باغچه)	lem	لم
سینی، دیس، قاب	lengri	لنگری ^۴
روباه	lû	لو

۱. سنج. «لا» (گذرگاه سیل، سیل) در گالشی، دلیجانی و خوانسار، «لا» (کنار، طرف و سوی) در لری و کردی سورانی (آذرلی)

۲. سنج. «لا» (فرش، گلیم) در سنگسری و تاتی؛ «لا» (بافنده) در بستک (آذرلی)

۳. در کردی «لپک» (lepek) دستکش از پشم گوسفند یا موی بز (همان)

۴. در گویشهای دری [= زرشتی] کرمان و یزد «لنگری» (lengari) به معنی «سینی بزرگ» است (همان) که به طور کامل به همان خوانش و معنای این واژه در زازا است.

لب	lew	لِو
لالایی	lori	لوری
لالایی خواندن	lori kerdiš	لوری کردیش ^۱
دودکش	ložin	لوژین
نی، فلوت	lûli	لولی
کرم خاکی	lolik	لولیک
جنیدن، تکان خوردن (جنید، بجنب! می جنباند)	Luwāyış (luwa, bilu!, luweno)	لووایش (لووا، بیلوا! لوونو)
پرتگاه، صخره	lewe	لِوه ^۲
تابه، کوزه	lê	له
موش	'lir	لیر
اسفنج، ابر	lif	لیف
لک لک	leyleg	لِیلِگ
آینه	lîlik	لِیلِک ^۳
چرک (روی جامه، دست و مانند آن)	'leym	لِیم
(صفت) چرکین	'leymın	لِیمین
گل	'lnji	لینجی
(صفت) گلی، گل آلود	'lnjin	لینجین
لنگ، پا	lng	لِنگ ^۴

م

ما، - مان mā

ما

مادر mā

ما^۵

۱. در کردی کرمانج هم «لُری» به معنی «لالایی» است.

۲. در کردی اورامانی «لوهون» (صخره) است.

۳. سنج. «لُک (lolok) در گویش فرامرزان به معنای «روشن و براق» (آذرلی)

۴. «لنگ» در گویشهای افتری، دری [زرتشتی] کرمان و یزد و گیلان و خواتسار به معنی «پا» است. (آذرلی)
همچنین در گویشهای گوناگون کردی (نک. هه ژار: «لنگ»)

۵. در گویش افتری هم یکی از معانی «ما» کلمه «مادر» است (آذرلی)

مار ^۱	mār	مادر (حالت اسمی نامشخص)
مار	māar	مار
مارو آوی، ماری بژی	māro awi, māri beži	مار آبی، مار زمینی (خاکی)
مارماسه	mārmāse	مارماهی
ماری	māri	کبک ماده
مازر	māzêr	درخت شاه بلوط (برگهای کوچک، میوه‌های تلخ)
مازوت	māzo't	سوخت دیزل، مازوت
مازی	māzi	شاه بلوط، تلخ (برای متوقف کردن خونریزی به کار می‌رود)
ماسایش ^۲ (وجه التزامی: بیماسو)	māsāyiš (bīmaso)	ورم کردن (وجه التزامی: ورم کند)
ماست	māst	ماست
ماسه ^۳	māse	ماهی
ماسه	māse	میز
ماغ	māğ	تیر آهن، تیر چوبی
ماک	māk	دگمه
ماکی	Māki	(صفت) زنانه
مانکر	mānker	خر ماده
مانگا ^۴	māngā	گاو ماده
مِهت مِندیش	me'ht mendiš	مات ماندن، شگفت زده شدن
مِتين	metin	(صفت) استوار، محکم (ریسمان و مانند آن)
مِهنا	ma'hna	معنا، معنی

۱. در گویشهای شوشتری، عالی آبادی، سمنانی، خراسانی، شهمیرزادی، دری [= زردشتی] کرمانی، گرگانی،

خارکی، مازندرانی، بابلی، دماوندی، گیلانی و قصرانی «مار» به معنی «مادر» به کار می‌رود (همان)

۲. با «آماسیدن» (ورم کردن) فارسی هم ریشه است.

۳. در کردی گویشهای کرمانشاهی، سورانی و بلوچی هم «ماهی» به صورت «ماسی» نوشته و خوانده می‌شود.

۴. «مانگه» (ماده گاو) در گویش بجنوردی (همان)

داستان، مَثَل، مَثَل	mesel	مِثَل
برای مثال، برای نمونه	mesele	مِثله
عدس	merjû	مِرْجُو ^۱
نردبان، پله ها، پلکان	merdwāni	مِرْدوانی
شوهر، مرد، همسر	merde	مِرْده
مردن (بمیر، می‌میرد)	merdiš (bımırı! Mıreno)	مِرْدیش (بیمیری! میرنو)
شخص، مرد (مردم)	merdım	مِرْدیم
خویشاوند کسی	merdimê kesi	مِرْدیم کِسی
مردم	merdımı	مِرْدیمی
پشه	merše	مِرْشه
موش	mere	مِرّه ^۲
گور، مزار، قبر	mezel	مِرْزِل
مگس	mês	مِس
پول (کاربرد کهن)	mešte	مِشته
این اسب چند است؟	Na l'store čen mešteyā?	نه ایستور چند مِشتیا؟
(قید) فردا	mešti	مِشتی
مشک (از پوست بز)	mešk	مِشْک
جنگل، بیشه	meše	مِشه ^۳
(مکتوب) نامه	mektuv	مِکتوو
ملک، فرشته	melek	مِلیک
ماندن (بمان!)	mendiš (bımanı!)	مِنْدیش (بیمانی!)
ماه	meng	مِنْگ ^۴
شراب انگور	mev/ mewêri	مِو / مِوِری
مو، زلف، موی بز	mû	مِو

۱. در گویش جیرنده «مَرَجو» و در اشکور «مَرجومک» (marjumak) به معنی عدس است (همان).
 ۲. «مره» (mara) در گویش خویین به معنی «موش» است (آذرلی).
 ۳. گویا گونه دگرگون یافته «بیشه» است (ابدال «ب» به «م» و «ی» به «ب»)
 ۴. در تاتی «منگ» (mong)، در تالشی «متنگ» (mang) (همان) و در گُردی «مانگ» (māng) به معنی ماه است.

موساییش (بیموسی!)	musāyış (bımusı!)	یاد دادن، مانوس شدن (با چیزی)، خو گرفتن به چیزی (یاد بده! / خو بگیر!)
موسناییش (بیموسنی!)	musnāyış (bımusnı!)	یاد دادن، نشان دادن (یاد بده! / نشان بده!)
مونتر	montorr	موتور
مونجله	mojle	مورچه
موندی	mûndi	حمایل / شال (در لباس مردانه)
می	mi	گوسفند
میان	myān	میان، بین، درون، داخل
میانه	myāne	پشت (اصطلاح اندام شناسی ^۱)
میر	mir	خمیر
میراز	miraz	خمیر ترش
میرچیک ^۲	mırçık	پرنده (کوچک)
میرد	mırd	کامل، درسته (برای خوردن)
میرد	mırd	سیر
میرو ^۳	miro	گلابی
میروری	mırwêri	درخت گلابی
میزی کردیش ^۴	mizi kerdış	شاشیدن (بچه یا جانوران)
میژ	mıž	وزغ، قورباغه
میشمیش	mıšmıš	زرد آلو
میشمیشری	mıšmıšêri	درخت زرد آلو
میفتی	mıfti	مفتی، روحانی فتوا دهنده، مرجع

1 . anatomy

۲ سنج. «ملوج» (گنجشک) در گویشهای اراکی و کردی کرمانشاهی

۳ سنج. «امرود» و «امرو» (گلابی) در فارسی کهن و ترکی آذربایجانی.

۴. «میزی» هم ریشه با «میزیدن» در فارسی به معنی «ادرار کردن» که در مثنوی مولوی هم به کار رفته است. در کردی (کرمانشاهی) و بجنوردی «میز» به معنی «پیشاب»، «شاش» و باز از همین ریشه در زبان کردی «میزدان» (پیشابدان / مثانه) به کار می رود.

تقلید		
گردن	mıl	میل ^۱
(مُلاً) معلم، آموزگار	mıla	میلا
مَلت، مردم	millet	میلت
میلیون	milyon	میلیون
مهمان	meyman	مِیمان
میمون	meymûn	مِیمون
من (مورد نامشخص و ضمنی)	mi(n)	می(ن)
میوه	meywe	میوه ^۲
ن		
نارین (نامی زنانه است در لغت کُردی به معنای «شرمگین»، نرم و نازک»، «باطراوت» (با راهنمایی دکتر محمد نجاری)	Narin	نارین
بستن (بست، ببند!)	nāmtiř	نامتیش (نامیت، بینامی!)
نامه	nāme	نامه
نام	neme	نامه
نان، خوراک، خوار و بار	nān	نان
گِردۀ نان	nān	نان
نان خوردن، غذا خوردن	nān werdiř	نان وردیش
مفتخور، انگل	nāno	نانو
نعناع	na'hne	نئهنه
گذاشتن، نهادن، خواباندن دست (گذاشت، بگذار! ...)	nāyış (nā, nı! menı! nenno)	نایش (نه، نی! مِنی! نَنو)

۱. «مل» (mel) در گویشهای تالشی، کردی (کرمانشاهی، لکی و سورانی)، لری (خرم آباد) و ترق به معنی «گردن» است (همان)

۲. همانند خوانش «میوه» در گویش کرمانی.

نخش	nexš	(نقش) قلاب دوزی، سوزن کاری
نخشی کردیش	nexš kerdış	قلاب دوزی کردن، سوزن کاری کردن
نرَحَت ^۱	nerre'hat	(صفت) بی ادب، سرکش، نافرمان
نرم	nerm	(صفت) [شخص] نرم، موافق
نری	neri	(صفت) نر، نرینه
نری	neri	(صفت) گونه دستوری مالکیت برای جنس نر (مذکر)
نریند	nerrind	(صفت) خشمگین، عصبانی
نزدی (فیلان جا را)	nezdı/ nezdi	نزدیک (به فلان جا)
نشینو	nešeno	نتوانستن، نمی تواند
نفس	nefes	نفس، دم
نَفکی	nafki	بشقاب
نقره	neqra	نقاره (طبل بزرگ که با چوب نواخته می شود)
نقور	neqûr	نوک، منقار (پرنده)
نلبند	nalbend	نعلبند
نله	nale	نعل
ننگوی	nengwi	ناخن
نو	new	نه
نو	no	او (مذکر)، ـش (مذکر)، این
نو	no	(صفت) این (مذکر)
نوس	newês	نوزده
نوش ^۲	nêweš	ناخوش، بیمار
نوشته	nûšte	(نوشته) طلسم، تعویذ
نوشتیش (بینوسی!)	nûštiš	نوشتن (بنویس!)

۱. شاید گونه دیگر واژه «ناراحت» باشد.

۲. خوانش دیگر «ناخوش» فارسی.

newke	(قید) به تازگی، تنها	نوکه
nûnik	مشت	نونیک
nûnik dayış	مشت زدن (بر)، ضربه سنگین زدن	نونیک دایش
na	او، -ش (مؤنث)، او (نزدیک)	نه
na	این (برای مؤنث)	نه
ne	نه	نه
nê	ایشان، آنها (در اشاره به نزدیک)	نه
nê	(صفت) اینها	نه
nê	(صفت) این (مذکر)	نه
ne ... ne ...	نه ... نه	نه ... نه
nay	او، -ش (مؤنث)، این (اشاره به نزدیک)	نی
ney	او (مذکر)، -ش (مذکر)، این	نی
ni'ha	نخود	نیها
nikā	(قید) اکنون	نیکا
nimāz kerdış	نماز خواندن	نیماز کردیش
nimz	(قید) آهسته، آرام، یواش	نیمز
ninān	ایشان، آنها (در اشاره به نزدیک، کاربرد ویژه)	نینا
و		
wa	بنابراین، از این رو	وَ
va	هوا، باد	وا ^۱
w(ā)	خواهر	وا (ا)
vā(t)ış	گفتن	وا(ت)یش ^۲

۱. در گویشهای گوناگون کردی «وا» به معنی باد است. در گویش ترق «وای» به معنی «باد» است (آذرلی) در سمئانی «ووی» (VOY) در معنی باد به کار می رود (همان)

۲. «واتن» در گویشهای تاتی، خوانساری، نطنزی، بویر احمدی (آذرلی) و گویشهای گوناگون کردی «واتین» (wātin) به معنی «گفتن» است.

(گفت، بگویید، بگو! می گوید)	(va, vatê, vaj, vano)	(وا، واته، واژ، وانو)
کلمه، سخن، گفتار	vātiş	واتیش
خواستن (بخواه)	wātiş (buwazi!)	واتیش (بووازی!)
خواهر	wār	وار
(قید) پایین، سمت پایین	wār	وار
باریدن (بارید، بیار!)	vārāyiş (vārā, bivāri!)	وارایش
باران می بارد، دارد باران می بارد.	Yağiro vāreno!	یغیرو وارنو
(صفت) پا برهنه	wārway	واروای
بزرگ کردن، پرورش دادن	wāri kerdiş	واری کردیش
(چهارپا، فرزندان و مانند آن)		
چمن، علف خشک، یونجه	Vāş	واش
پوشال (چوبها و خورده های	ve'lg	وئلگ
درخت راش که با گل برای		
اندودن سقف به کار می برند)		
بادام	Vām	وام ^۱
(صفت) گران، گران قیمت	Vāy	وای
زمان (ساعتها)	wext	وخت
(قید) سپس (در آن زمان)	wexta	وختا
وقتی، زمانی (در گذشته)	wextek [wexte kɪ]	وختیک [وختی کی]
خواهر	war	ور
(قید) پیش از، روبروی ...	ver	ور ^۲
دارنده، صاحب	wêr > wihêr	ور ^۳ ویهر
آزاد کردن، رها کردن، ول کردن	verādayiş (verādā,	ورادایش (ورادا، وِرادِی!)

۱. در زبان فارسی میانه / پهلوی «واتام» (wātām) بوده است (لغت نامه، حاشیه «بادام») که در سنجش با «وام» در زازا، حذف صامت میانی «ت» صورت گرفته است.

۲. «ور» (var) در گویشهای اورازانی، خوانساری، سنگسری، تاتی، کرینگانی و لزی به معانی: «پیش، جلو، کنار و پهلوی» به کار می رود (آذرلی) که به ویژه با معنای دوم زازایی این واژه پیوند دارد.

۳. در فارسی پسوند «ور» (var) به معنی «دارنده» در واژگانی همچون «دانشور»، «هنرور» «دادور» (داور) و ... همسان با همین واژه زازا است.

(رها کرد، رها کن! رها می‌کند)	verdı! Verādāno)	ورادانو)
سمت جنوب [در کاربرد ادبی. پیش از خورشید]	verārož	وراروژ
(قید) پیش از این، در سابق	verêjoy	وررجوی
رویاندن، پروراندن (پرنده، موی کسی) (رویانند، برویان! می‌رویانند)	verdāyış (verdā, verdı! verdāno)	وردایش (وردا، وردی! وردانو)
اردک	werdeg	وردگ
(صفت) کوچک	werdı/ werdi	وردی
خوردن	werdıš	وردیش
(بخور! مخور! می‌خورد)	(bûr! Mewı! Weno)	(بور! موی! می‌خورد)
پتو	werğān	ورغان
گرگ	verg	ورگ ^۱
(قید) زودتر، پیش از این	veri	وری
جنیدن، تکان خوردن، جابه جا شدن (تکان بخور!)	werištış (werzı!)	وریشتیش (ورزی)
شکافتن (متعدی) (بشکاف)	verışnāyış (bıverišni)	وریشنایش (بیوریشنی!)
شکافتن (شکافته شوا)	verıyayış (bıveriši!)	وریشیایش (بیوریشی!)
جلو [چرخ و مانند آن]، [پایی و مانند] جلویی	verin	ورین
(صفت) کهن، کهنه، قدیمی	verin	ورین
افسار، دهنه اسب	wesār	وسار ^۲
بهار	wesar	وسار ^۳
فرستادن، روانه کردن (کسی)	weseynāyış (buweseynı!)	وسینایش (بووسینی!)

۱. در گویشهای بویین زهرایی، افتری، خویینی، الموتی، طرقي، نطنزی، روامند قزوین (آذرلی) و کردی «ورگ» (varg) به معنی گرگ است. در گویش مازنی هم «ورگ» به معنای گرگ است (Loghatname.org).
 ۲. گونه دیگر واژه «افسار» فارسی (در سنجش با فارسی، ابدال «ف» به «و» صورت گرفته است و حذف صامت و مصوت «» و «-» آغازین)
 ۳. گونه دیگر واژه «بهار» فارسی (ابدال «ب» به «و» و «ه» به «س»)

weš	(خوش) زیبا، خوشایند، خوب	وش ^۱
vešā	(صفت) سوخته	وشا
vešāyiš (vešā, biveši!)	سوختن (سوخت، بسوز!)	وشایش ^۲ (وشا، بیوشی!)
veštiš	باریدن (ببار! می بارد)	وشتیش (وژدی! وژدانو)
vešnāyiš (vešnš, bivešni)	سوزاندن (سوزاند، بسوزان)	وشنایش (وشنا، بیوشنی!)
wegrotiš (weyeri! weyeno)	جا به جا کردن، بردن (ببر! می برد)	وگروتیش (ویری! وینو)
wel	خاکستر	ول ^۳
welat	سرزمین، میهن، زادگاه	ولات
welm	دود زده، دودی، خاکستری	ولین
wendiš	(فعل گذرا) خواندن، برخواندن، بلند خواندن	وندیش (بووتی!)
wendiš	(فعل ناگذر) خواندن (پرنده)	وندیش (بووتی!)
veng	(صفت) خالی	ونگ
veng	صدا، آوا	ونگ ^۴
vewr	برف	وور
vewr vārāyiš	برف باریدن	وور وارايش
Vewr vārenā.	برف می بارد.	وو وارنا.
viyā	بیوه	ویا
viyā mendiš	بیوه شدن	ویا مندیش
vir	ذهن، حافظه، یاد	ویر ^۵

۱. در بلوچی «وش» (vaš) به معانی «خوشمزه و خوب» به کار می رود (آذرلی)

۲. در [تاتی] بویین زهرا «وشتن» (vaštan) به معنی «سوختن است» (همان)

۳. گونه ی دیگر واژه «وژ» (var) «خاکستر» (فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «خاکستر») که ابدال بسیار رایج «ر» به «ل» صورت گرفته است.

۴. در فارسی «ونگ» veng /vang به معنی «صدا و آواز بلند» به ویژه «صدای و آواز سگ بچه» به کار می رود (لغت نامه) در زبان گفتار مردم بیشتر به صدای فریاد و گریه جیغ بچه گفته می شود، ولی همانطور که در زازایی هم هست در فارسی به معنی هر نوع «آواز» به ویژه «آواز بلند» داشته، با این تفاوت که در زازایی مطلق به معنی «صدا» (اعم از بلند و کوتاه) است.

۵. در زبان پهلوی به معنای «خرد و عقل» است (نک. فرهنگ فارسی به پهلوی، بهرام فره وشی: «عقل») در زبانهای لری (گوشهای الیگودرزی، ازناهی و...)، تاتی، تالشی، خوانساری، دری یزد و کرمان و سنگسری [و کردی]، «ویر» (vir) به معنی «یاد، خاطر و حافظه» است (آذرلی)

فراموش کردن، یادش رفتن	vira šyāyīš	ویرا شیاایش
در گهواره قرار دادن	(xu) vırar kerdış	(خو) ویرار کردیش
ساختن، تولید کردن (بسازا!)	vıraštış (vırāzı!)	ویراشتیش (ویرازی!)
(صفت) برهنه، عریان	vırrān	ویرآن
خورده شده	wıryāyış	ویریایش
برگرداندن، قی کردن	vırıştış	ویریتیش
(برگردان! بر می گرداند)	(bıvırejı! Vırêjno)	(بیورژی! ویرزنو)
جا به جا کردن	vırnāyış (bıvırnı!)	ویرنایش (بیویرنی!)
مبادله کردن (پول)، تجارت	pê vırnayış	په ویرنایش
به یاد آوردن، به خاطر آوردن	viri āmyāyış	ویری آمیایش ^۱
جا به جا کردن، دشوار شدن	vıryāyış	ویریایش
خورده شدن، قابل خوردن شدن، میل مفرط داشتن (خورده می شود)	wıryāyış (wıryeno)	ویریایش (ویرینو)
خراشیدن (خراشید، بخراش! مخراش! می خراشد)	wırınayış (wırınā, burinı! mewrinı! wırineno)	ویرینایش (ویرینا، بورینی! مورینی! ویریننو)
(قید) دیروز	vızêr	ویزر
بیرون آمدن، ظاهر شدن	Vižyāyīā	ویژیایش
(بیرون بیا! بیرون می آید)	(bıviži! vižyeno)	(بیویژی! ویژینو)
بیست	vist	ویست
مادر زن، مادر شوهر	vıstrû	ویسترو
خویشاوندان همسر (زن)	vıstewrān	ویستوران
پدر زن، برادر زن	vıstewre	ویستوره
(صفت) گرسنه	veyšan	ویشان ^۲
برافروختن، روشن کردن آتش	vištış a jı	ویشتیش آجی
(برافروز/ روشن کن! بر می افروزد)	(ā jı fı! feyno ā jı)	(آ جی فی! فینو آ جی)

۱. ویری (یاد/ حافظه) + آمیایش (آوردن)

۲ «ویشتا» (vištā) در گیلکی به معنی «گرسنه» است. (آذرلی)

روشن می کند)		
(صفت) خشک، سخت، (گیاه)	wišk	ویشک
خشکیده		
شکوفه، گل	vıl	ویل ^۱
گل کردن، شکوفه کردن	vıl kerdış	ویل کردیش
(صفت) پراکنده	vılā	ویلا
پراکنده شدن	vılā biyāyış	ویلا بیایش
پراکنده کردن	vılā kerdış	ویلا کردیش
دسته گل	vilkêrı	ویلکری
مالیدن، ماساژ دادن (بمال!)	vıleynāyış (bıvıleynı!)	ویلینایش (بیویلینی)
گل (کوچک)، شکوفه	vılık	ویلیک
تخته آرد (برای غلتاندن و پهن کردن خمیر و نان)	weynā	وینا
ایستادن	vındārñāyış	ویندارنایش
(بایستان! می ایستاند)	(vındārñı! bındarneno)	(ویندارنی! ویندارنو)
خواندن، صدا زدن	veyndāyış	ویندایش ^۲
(صدایش بزن، صدایش می زند)	(veyndı! Veyndāno)	(ویندی! ویندانو)
ایستادن، توقف کردن (بایست!)	vınderdiş (vındı! ...	ویندردیش (ویندی! وجه
(وجه التزامی: بایستد) بایستند	vındero) vındeno	التزامی: «ویندرو» «ویندنو»)
گم شدن	vını (biyāyış)	وینی
بنابراین، از این رو	wını	وینی
دیدن	wınyāyış (bew! bewni!	وینایش (بو! بونی! مو!
(ببین! ببینید! مبین! مبینید، می بیند)	mew! mewni! wınyeno)	مونی! وینینو)
شکست خوردن، گم کردن	vını kerdış	وینی کردیش
سر تکان دادن (با حالت خواب	vıneyāyış (vıneyno)	وینییایش (وینینو)

۱. در سمنانی «ول» (vel) به معنای گل سرخ است (همان) در کردی «ویله» (vile) به معنای گل سرخ است.

در رامند قزوین و بویین زهرا [گوشهای تاتی] هم «وله» (vela) به معنای گل است (همان)

۲. گونه دیگر مصدر «خواندن» فارسی.

آلودگی) (سر تکان می دهد)		
عروسی	veyve	ویوه ^۱
جشن (عروسی) گرفتن	veyve kerdiš	ویوه کردیش
دارنده، صاحب، دارا	wihêr	ویهر
ی		
یا [کاربرد کم و به ندرت]	ya	یا
نوشتن	yāzi kerdiš	یازی کردیش ^۲
غیر [مغولی] (صفت) ممنوع، غیر قانونی	yāsağ	یاساغ
[ترکی] باران ^۳	yāğır	یاغیر
باران باریدن	Yāğır vārāyiš	یاغیر وارایش
باران می بارد.	Yāğır vāreno.	یاغیرو وارنو
یعنی	Yānê	یانه
(صفت) نادرست (قید) به نادرستی	Yānis	یانیس
(صفت) آهسته، یواش	Yāvāš	یاواش
یکشنبه	Yekšeme	یکشمه
[ترکی] (صفت) آهسته، یواش	Yāvāš	یواش

۱. در گویش خویین «ویوه» (veyva) به معنی «عروسی» است (آذرلی) در تاتی «ویو» (vayo) به معنی «عروس» است (همان). واژه پهلوی / پارسی میانه: «ویوتکان» (viutakān) (عروسی) (نک: فره‌وشی، فرهنگ فارسی به پهلوی)

۲. «یازی» (نوشتن = ترکی: «یازیق» + کردیش (کردن))

۳- «یاغیر» در ترکی به صورت فعل در معنای «می بارد» استفاده می شود. «ویراستار»

۶) صرف افعال در زبان زازا/ دیملی

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
کرد Kerd	میکره Mekere	بیکره Bikero	میک Mek	بیک Bik	بیکرو Bikero	کینو Keno	کردیش Kerdiš
کرد ساخت	مکنید مسازید	بکنید بسازید	مکن مساز	بکن بساز	بکند بسازد	می کند می سازد	کردن، ساختن
آکرد Akerd	مکیره Makere	آکیره Akere	مکی Makı	آکی Akı	آکرو Akero	آکینو Akeno	آکردیش Akerdiš
باز کرد گشاد	باز مکنید مکشاید	باز کنید بکشاید	باز مکن مکش	باز کن بکش	باز بکند بکشاید	باز می کند می گشاید	باز کردن گشادن
چکرد (اشت) Čekerd (ešt)	مچکیره Mečekere	چکیره Čekere	مچک Meček	چک Ček	چکرو Čekero	چکینو Čekeno	چکردیش (اتیش) Čekerdış
پرتاب کرد افکند	پرتاب مکنید میفکنید	پرتاب کنید بیفکنید	پرتاب مکن میفکن	پرتاب کن بیفکن	پرتاب کند بیفکند	پرتاب می کند می افکند	پرتاب کردن افکندن
آرد Ārd	میاره Mēyāre	بیاره Biyāre	میا Mēyā	بیا Biy	بیارو Biyāro	آنو Āno	آردیش Ārdış
آورد	میاورید	بیاورید	میاور	بیاور	بیاورد	می آورد	آوردن
ویندرد Vinderd	مویندره Mevinder	ویندره Vindere	مویندی Mevındı	ویندی Vındı	ویندرو Vindero	ویندینو Vindeno	ویندردیش Vinderdiš
ایستاد	مایستید	بایستید	مایست	بایست	بایستد	می ایستد	ایستادن
ورد Werd	موریره Mewirē	بوره Bûre	موی Mewı	بور Bûr	بورو Bûro	ونو Weno	وردیش werdiš
خورد	مخورید	بخورید	مخور	بخور	بخورد	می خورد	خوردن
برد Berd	میره Meyerē	بیره Biyere	می Mey	بی Bi	بیرو Biyero	بنو Beno	بردیش Berdiš
برد	میاورید	بیاورید	میاور	بیاور	بیاورد	می برد	بردن
گیروت Gırot	میره Meyere	بیره Biyere	می Mey	بی Bi	بیرو Biyero	گینو Geno	گیروتیش Gırotış
گرفت	میاورید	بیاورید	مگیر	بگیر	بگیرد	می گیرد	گرفتن
شی Šı	مشیره Mešire	شیره Sire	مشو Mešo	شو Šo	شیرو Širo	شینو Šino	شیایش Šyayıš
رفت	مروید	بروید	مرو	برو	برود	می رود	رفتن
آمه Āme	میره mērē	بره Bērē	مه Mē	به Bē	بیرو Biro	ینو Yeno	آماییش Āmyāyiš
آمد	میاید	بیاورید	میا	بیا	بیاید	می آید	آمدن

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
بسترد Besterd پاک کرد سترد	مبستره Mebester پاک میکنید مسترید	بستره Besterē پاک کنید بسترید	مبستری Mebesteri پاک میکنید مستر	بستری Besteri پاک کن بستر	بسترو Bestero پاک بکنند بسترد	بسترنو Bestereno پاک می کند می سترد	بستردیش Besterdiš پاک کردن ستردن
مرد Merd مرد	میمیره Memirē میمیرید	بیمره Bimerē بمیرید	میمیری Memırı میمیر	بیمیری Bımırı بمیر	بیمیره Bimiro بمیرد	میرنو Mireno می میرد	مردیش Merdiš مردن
اومورد Omord شمرد	ماموره Mamorē مشار	اوموره Omorē بشمر	ماموری Mamırı مشممر	اوموری Omorı بشممر	اومورو Omoru بشمرد	اومورنو Omoreno می شمرد	اوموردیش Omordiš شمردن
راورد Ravērd چشم پوشی کرد	مراوره Meravēř چشم پوشی مکنید	راوره Ravēř چشم پوشی کنید	مراووری Meravēři چشم پوشی مکن	روری Revēři چشم پوشی کن	راورو Ravēro چشم پوشی کند	راورنو Ravēno چشم پوشی می کند	راوردیش Raverdiš چشم پوشی از کنار چیزی گذشتن
وار Vārā بارید	—	—	مواری Mevarı مبار	بیواری Bıvarı ببار	بیوارو Bıvaro ببارد	وارنو Vareno می بارد	واریش Varayıš باریدن
زانا Zānā دانست	مزانه Mezānē مدانید	بیزانه Bızānē بدانید	مزانی Mezānı مدان	بیزانی Bızanı بدان	بیزانو Bızāno بداند	زانو Zāno می داند	زانایش Zānāyıš دانستن
چینا Činā چید	مچینه Mečinē مچینید	بیچینه Bičinē بچینید	مچینی Mečını مچین	بیچینی Bičını بچین	بیچینو Bičino بچیند	چیننو Čineno می چیند	چینایش Činayıš درو کردن
گونا Guna افتاد	مگونه Mcgunē میفتید	گونه Gunē بیفتید	مگوننی Megunı میفت	گوننی Gunı بیفت	گونو Guno بیفتد	گوننو Guneno می افتد	گوننایش Gunāyıš افتادن [جاندار]
هرینا Hernia خرید	مهرینه Meherinē مخرید	بهرینه Biherinē بخرید	مهرینی Meherını مخر	بهرینی Biherını بخر	بهرینو Biherino بخرد	هریننو Heryeno می خرد	هرینایش Herinayıš خریدن
دی Di دید	موینه Mevinē میبیند	بیوینه Bovine بینید	موینی Mewnı بین	بیوینی Bıvını بین	بیونو Bıvino بیند	ویتنو Vino می بیند	دیایش Diyayıš دیدن

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
ویرینا Wirinā شست	میورینه Mebûrinē مشورید / مشوید	بورینه Bûrinē بشوید / بشوید	میورینی Mebûrını مشوی / مشور	بورینی Bûrını بشوی / بشور	بورینو Bûrino بشوید	ویریننو Wirineno می شوید	ویرینایش Wirinayış شست و شو، شستن
وند Wend خواند بر خواند	موانه Mewanē مخوانید برمخوانید	بووانه Bûwanē بخوانید بربخوانید	موانی Mewanı مخوان برمخوان	بووانی Bûwanı بخوان برخوان	بووانو Bûwano بخواند برخواند	واننو Wāneno می خواند بر می خواند	وندیش Wendiş خواندن، برخواندن (شعر)
بیرنا Bırna بُرد	میورینه Mevırinē مُبرد	بیورینه Bıvırinē ببرید	میورینی Mevırını مُبر	بیورینی Bıvırını بُبر	بیورینو Bıvırno ببرد	بیریننو Bırineno می بُرد	بیرنایش bırınayış (بریدن، سلاخی)
دِرنا Dernā درید	مدرنه Medernē مدرید پاره مکنید	بیدرته Bıdermē بدرید پاره کنید	مدرتی Mederrını مدر پاره مکن	بیدرتی Bıdermı بدر پاره کن	بیدرتنو Bıderno بدرد پاره کند	دررتنو Derreno می درد پاره می کند	درتایش derrnayış پاره کردن، دریدن
گیرنا Girena جوشاند	میگرنه Megrēnē مجوشانید	بیگرنه Bıgrēnē بجوشانید	میگرینی Megrenı مجوشان	بیگرینی Bıgrēnı بجوشان	بیگرینو Bıgerno بجوشاند	گیریننو Gırēneno می جوشاند	گیرنایش Gırēnayış جوشاندن
موسنا Musna نشان داد آموزاند	میموسنه Memusnē نشان دهید میاموزانید	بیموسنه Bımusnē نشان بدهید بیاموزانید	میموسنی Memusnı نشان مده میاموزان	بیموسنی Bımusnı نشان بده بیاموزان	بیموسنو Bımusno نشان دهد بیاموزاند	موسیننو Musneno نشان می دهد می آموزاند	موسنایش Musnāyış نشان دادن آموزاندن
پِرنا Perrnā پرواز کرد پرید کیش داد	میرنه Meperrēn پرواز مکنید میر کیش مکنید	پیرنه Pıpernē پرواز کنید پرید کیش کنید	میرتی Meperrēn 1 پرواز مکن میر کیش مکن	پیرتی Pıpernı پرواز کن پیر کیش کن	پیرینو Pıperreno پرواز کند پرد کیش کند	پرننو Perrreno پرواز می کند می پرد کیش می کند	پرنایش Perrnāyış پرواز کردن پریدن کیش کردن (پرنده)

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
ریشنو ^۱ Rišeno ریختن	ریشنو Rišneno می ریزد	بیریشنو Birišno بریزد	بیریشنی Birišni بریز	میریشنی Merišni مریز	بیریشنه Birišne بریزید	میریشنه Merišne مریزید	ریشنا Rišnā ریخت
شیکتیش Šiktiš شکستن	شیکتینو Šikneno می شکند	بیشیکنو Bişikno بشکند	بیشیکنی Bišikni بشکن	میشیکنی Meşikni مشکن	بیشیکنه Bišikne بشکنید	میشیکنه Meşikne مشکنید	شیکت Šikit شکست
ویرنایش Virnāyış عوض کردن معاوضه کردن	ویرنو Virneno عوض می کند معاوضه می کند	بیویرنو Bivirno عوش کند معاوضه کند	بیویرنی Bivirni عوض کن معاوضه کن	مویورنی Mevirni عوض مکن معاوضه مکن	بیویرنه Bivirne عوض کنید معاوضه کنید	مویورنه Mevirne عوض مکنید معاوضه مکنید	ویرنا Virnā عوض کرد معاوضه کرد
وریشنایش Verišnāyış شکافتن	وریشنانو Verišnano می شکافت	وریشنو Verišno بشکافت	وریشنی Verišni بشکاف	موریشنی Meverišni مشکاف	وریشنه Verišne بشکافید	موریشنه Meverišne مشکافید	وریشنا Verišnā شکافت
ویشنایش Vešnāyış سوزاندن	ویشنو Vešneno می سوزاند	بیویشنو Bivešno بسوزاند	بیویشنی Bivešni بسوزان	موشنی Mevešni مسوزان	بیوشنه Bivešne بسوزانید	موشنه Mevešne مسوزانید	ویشنا Vešna سوزاند
واتیش ^۲ Vātış گفتن	وانو Veno می گوید	واژو Važo بگوید	واژ(ی) Važ(1) بگو	موز(ی) Mevž(1) مگو	واژه Važ بگویید	موزه Mevž مگویید	وا Vā گفت
پوتیش Pewtiš پختن	پوژنو Pewžno می پزد	پیوژو Pipewžo بپزد	پیوژی Pipewž بپز	میوژی Mepewži مپز	پیوژه Pipewž بپزید	میوژه Mepewj مپزید	پوت Pewt پخت
رونایش ^۳ Ronāyış قرار دادن کاشتن	رونانو Ronano قرار داد کاشت	رونو Rono قرار دهد بکار	رونی Roni قرار بده بکار	میمرونی Memroni قرار مده مکار	رونه Ron قرار دهید بکارید	میمرونه Meron قرار مدهید مکارید	رونا Rona قرار داد کاشت

۱. فعل از مصدر «ریشین» / «ریشیان» در برخی گویشهای کردی به کار می‌رود؛ در زبان کردی کرمانشاه (منطقه بیلوار) در شاهنامه ی کردی در داستان فرود، آنجا که زنان در سوگ کشته شدن فرود مویه و زاری می کنند، چنین آمده: «خوین له سه ر په نجه ی نازاران ریشیا» (خون از سر پنجه ی نازاران ریخت / جاری شد) از روایت شفاهی استاد علیرضا فیض بشی پور از شنیده های پدر مغفور ایشان، غلامرضا فیض بشی پور.

۲. در زبان پهلوی / فارسی میانه «پ. واختن» (گفتن) (مکنزی، د. ن. ۱۳۸۳: ۲۹۴) در گویشهای گوناگون کردی مصدر «واتن» و فعلهای برگرفته از آن به کار می رود.

۳. در کردی «رونان» (نهادن) (هه ژار، «رونان»)

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
دا Dā داد	مده Medē مدهید	بیده Bide بدهید	میدی Medı مده	بیدی Bıdı بده	بیدو Bıdo بدهد	دانو Dano می دهد	داییش ^۱ Dāyış دادن
گیردا Gıreda گره زد	مگرده Megrēdē گره مزیند	گیرده Gırdē گره بزیند	مگریدی Megrēdı گره مزیند	گیریدی Gıredı گره بزیند	گیردو Gıredo گره بزیند	گیردانو Gıredano گره می زند	گیرداییش Gıredāyış گره زدن
هوارد Hewārd بر داشت جا به جا کرد	مهواره Mehewār بر مدارید جا به جا مکنید	هواره Hewārdē بر دارید جا به جا کنید	مهواردی Mehewār دی بر مدار جا به جا مکن	هواردی Hewardı بر دار جا به جا کن	هواردو Hewārdō بر دارد جا به جا کند	هواردانو Hewārdān بر می دارد جا به جا می کند	هواردایش Hewārdış برداشتن جا به جا کردن
وردا Verdā به هم زد مخلوط کرد	مورده Meverdē به هم مزیند مخلوط مکنید	ورده Verdē به هم بزیند مخلوط بکنید	موردی Meverdı به هم مزیند مخلوط مکن	تودی Tēvdı به هم بزیند مخلوط کن	تودو Tevdo به هم بزیند مخلوط بکند	تودانو Tevdano به هم می زند مخلوط می کند	تودایش Tevdaış به هم زدن مخلوط کردن
وشت Vest دوید	موازده Mevazdē مدوید	وازده Vazdē بدوید	موازدی Mevazdı مدو	وازدی Vazdı بدو	وازدو Vazdo بدود	وازدانو Vazdano می دود	وشتیش Veštış دویدن
تادا Tā dā تاب خورد چرخید	متاده Metadē تاب مخورید مچرخید	بیتاده Bitādē تاب بخورید بچرخید	متادی Metādı تاب مخور مچرخ	بیتادی Bitādı تاب بخور بچرخ	بیتادو Bitādo تاب بخورد بچرخد	تادانو Tādeno تاب می خورد می چرخد	تادایش Tādāyış تاب خوردن چرخیدن
آنت Ānt کشید مکید جذب کرد	مانجه Mānjē مکشید ممکید جذب مکنید	بانجه Bānjē بکشید بمکید جذب کنید	مانجی Mānjı مکش ممک جذب مکن	بانجی Bānjı بکش بمک جذب کن	بانجو Bānjo بکشد بمکد جذب کند	آنجنو Anjeno می کشد می مکد جذب می کند	آنتیش Āntış کشیدن مکیدن جذب کردن
نامیت Nāmıt خم کرد	مینامه Menāmē خم مکنید	بینامه Bynāme خم کنید	مینامی Menāmı خم مکن	بینامی Bınāmı خم کن	بینامو Bınāmo خم بکند	نامینو Nāmeno خم می کند	نامتیش ^۲ Nāmıtış خم کردن

۱. در کردی «دان» (دادن) (همان، «دان»)

۲. هم‌ریشه با واژه پهلوی / فارسی میانه ی «تماچ» (خم شدن، تعظیم کردن) (لغت‌نامه، «نماز») و هم‌ریشه با «نماز» فارسی.

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
رامیت Rāmīt راند	مِرامه Merāmē مرانید	بیرامه Bireme برانید	مِرامی Merāmı مران	بیرامی Bırāmı بران	بیرامو Bırāmo برانید	رامینو Rāmeno می راند	رامتیش Rāmıış راندن
شمیت Şımıt نوشید دود کرد	مِشیمه Meşimē منوشید دود مکنید	بیشیمه Bıšime بنوشید دود کنید	مِشیمی Meşımı منوش دود مکن	بیشیمی Bışımı بنوش دود کن	بیشیمو Bışımo بنوشد دود بکند	شیمینو Şımeno می نوشد دود می کند	شمیتیش Şımıtış نوشیدن دود کردن
کاریت ^۱ Kārıt کاشت	مِکاره Mekārē مکارید	بیکاره Bıkārē بکارید	مِکاری Mekārı مکار	بیکاری Bıkārı بکار	بیکارو Bıkārro بکارید	کارینو Kārreno می کارد	کاریتیش Kārıtıış کاشتن
پِرا Perrā پرواز کرد پرید	مِپره Meperrē پرواز مکنید مپرید	بِپره Pıperre پرواز کنید بپرید	مِپری Meperrı پرواز مکن مپر	بِپری Pıperrı پرواز بکن بپر	بِپرو Pıperro پرواز کند بپرد	پِرنو Perrero پرواز می کند می پرد	پِراییش Perrāyıış پرواز کردن پریدن
خورا Xorrā خر و پف کرد	مِخوره Mexorrē خر و پف نکنید	بِخوره Bıxorre خر و پف بکنید	مِخورِی Mexorrı خر و پف مکن	بِخورِی Bıxorrı خر و پف بکن	بِخورو Bıxorro خر و پف بکند	خُرنو Xorrero خر و پف می کند	خُراییش ^۲ Xorrāyıış خر و پف کردن
آسه Āse پدیدار شد ظاهر شد	مِاسه Māsē پدیدار مشوید ظاهر شوید	بِاسه Bāse پدیدار بشوید ظاهر شوید	مِاسی Māsı پدیدار شو ظاهر شو	بِاسی Bāsı پدیدار شو ظاهر شو	باسو Bāso پدیدار شود ظاهر شود	آسینو Āseno پدیدار می شود ظاهر می شود	آساییش Āsāyıış پدیدار شدن ظاهر شدن
ماسا Māsā مالید	مِماسه Memasē ممالید	بِماسه Bımasē بمالید	مِماسی Meması ممال	بِماسی Bıması بمال	بیماسو Bımaso بمالد	ماسینو Maseno می مالد	ماساییش Masāyıış مالیدن
موسا Mûsa یاد گرفت خو گرفت	مِموسه Memûsē یاد مگیرید خو مگیرید	بِموسه Bemûsē یاد بگیرید خو بگیرید	مِموسی Memûsı یاد مگیر خو مگیر	بِموسی Bımûsı یاد بگیر خو بگیر	بیموسو Bımûso یاد بگیرد خو بگیرد	موسینو Mûseno یاد می گیرد خو می گیرد	موساییش Mûsāyıış یاد گرفتن خو گرفتن

۱. گونه ی دیگر فعل گذشته ساده از مصدر «کاشتن» و «کاریدن» فارسی: «تو چه کردی جهد کان با تو نگشت / تو چه کاریدی که نامد به کشت» (مولانا جلال الدین، به نقل از لغت نامه، ذیل «کاریدن»)
۲. همان واژه «خُریدن» (xorridan) (خرناس کشیدن، خر و پف کردن) فارسی است (نک. لغت نامه «خریدن»)

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
پِسا Peysā خشک شدن	مِپِسه Mepeysē خشک مشوید	پِپِسه Pipeysē خشک شوید	مِپِسی Mepeysi خشک مشو	پِپِسی Pipeysi خشک شو	پِپِسو Pipeyso خشک شود	پِپِسو Peyseno خشک می شود	پِسایِش Peysayiš خشک شدن
رِسا resā رسید	مِپِسه Mepeysē مرسید	پِپِسه Pipeysē برسید	مِرسِی Mecrsı مرس	رِسی Resı برس	رِسو Reso برسد	رِسو Reseno می رسد	رِسایِش Resāyiš رسیدن
تِرسا Tersā ترسید	مِترِسه Metersē مترسید	بِترِسه Bitersē بترسید	مِترِسی Metersı مترس	بِترِسی Bıtersı بترس	بِترِسو Bıterso بترسد	تِرسِنو Terseno می ترسد	تِرسایِش Tersāyiš ترسیدن
شا Şā توانست	_____	_____	_____	_____	_____	_____	شِنو Şeno توانستن (ف. گذرا)
نِشت Ništ سوار شد نشست	مِنیسه Meniŝē سوار مشوید منشینید	نِشه Niŝē سوار بشوید بنشینید	مِنیسی Meniŝı سوار مشو منشین	نِشی Niŝı سوار شو بنشین	نِشو Nišo سوار شود بنشینید	نِشِنو Niŝeno سوار می شود می نشیند	نِیش Niŝ سوار شدن نشستن (برسب و مانند آن)
رِوت Rot فروخت	مِروشه Meroŝe مفروشید	بِروشه Bıroŝe بفروشید	مِروشی Meroŝı مفروش	بِروشی Bıroŝı بفروش	بِروشو Bıroŝo بفروشد	رِوشِنو Roŝno می فروشد	رِوتِش Rotiŝ فروختن
رِونِشت Roništ نشست	مِروشه Meroŝē منشینید	رِوشه Roŝe بنشینید	مِروش Meroŝ منشین	رِوش Roŝ بنشین	رِوشو Roŝo بنشینید	رِوشِنو Roŝgeno می نشیند	رِونِشِش Roniŝiŝ نشستن
تِپِشت Tepišt گرفت	مِتِپِشه Metepêŝē مگیرید	تِپِشه Tepêŝē بگیرید	مِتِپِشی Metepŝı مگیر	تِپِشی Tepŝı بگیر	تِپِشو Tepŝo بگیرد	تِپِشِنو Tepŝeno می گیرد	تِپِشِش Tepiŝiŝ گرفتن
تِاشت Tašt تراشید	مِتاشه Metaŝc می تراشد	بِیتاشه Bıtaŝē بتراشید	مِتاشی Metaŝı متراش	بِیتاشی Bıtaŝı بتراش	بِیتاشو Bıtaŝo بتراشد	تِاشِنو Taŝeno می تراشد	تِاشِش Taŝiŝ تراشیدن

۱. در کردی «رونیشتن»، «رونزن»، «دانیشتن» و... (ماجد مردوخ روحانی، فرهنگ فارسی - کردی دانشگاه کردستان، ۱۳۸۸، «نشستن»)
۲. گونه دیگر واژه های «تاشین» / «تراشین» در کردی و «تراشیدن» در فارسی.

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	گذشته ساده
وشایش ^۱ Vešayış	وِشِنو Vešeno	بِوِشو Bivešo	بِوِشی Biveši	مِوِشی Meveši	بِوِشه Biveše	مِوِشه Mevešê	وِشا Vešā
سوختن	می سوزد	بسوزد	بسوز	مسوز	بسوزید	مسوزید	سوخت
خوشایش Xošayış	خوشِنو Xošeno	بِیخوشو Bixošo	بِیخوشی Bixošı	مِیخوشی Mexošı	بِیخوشه Bixošê	مِیخوشه Mexošê	خوشا Xošā
وژ وژ کردن خِش خِش کردن	وژ وژ می کند خِش خِش می کند	وژ وژ بکند خِش خِش بکند	وژ وژ کن خِش خِش کن	وژ وژ مکن خِش خِش مکن	وژ وژ بکنید خِش خِش بکنید	وژ وژ مکنید خِش خِش مکنید	وژ وژ کرد خِش خِش کرد
کوتیش ^۲ Kewtiş	کِونو Kewno	بِیکوو Bikewo	بِیکو Bikew	مِکو Mekew	بِیکوه Bikewê	مِکوه Mekevê	کوت Kewt
افتادن	می افتد	بیفتد	بیفت	میفت	بیفتید	میفتید	افتاد
اکوتیش ^۳ Akwetiş	اِکونو Akweno	اِکوو Akwewo	اِکو Akwew	مِکو Makew	اِکوه Akwewê	مِکوه Makewê	اکوت Akwet
طلوع کردن بر آمدن	طلوع می کند بر می آید	طلوع کند بر آید	طلوع کن بر آ	طلوع مکن بر میا	طلوع کنید بر آید	طلوع مکنید بر میاید	طلوع کرد بر آمد
راکوتیش Rākwetiş	راکِونو Rākweno	راکِوو Rākwewo	راکِو Rākwew	مِراکو Merākwew	راکِوه Rākwewê	مِراکِوه Merākwew	راکوت Rākwet
خوایدن	می خوابد	بخوابد	بخواب	مخواب	بخوابید	مخوابید	خواید
رووایش Rûwayış	روونو Rûweno	بِرووو Bırûwo	بِرووی Bırûwı	مِرووی Merûwı	بِرووه Bırûwê	مِرووه Merûwê	رووا Rûwā
جوانه زدن رویدن	جوانه می زند می روید	جوانه بزند بروید	جوانه بز بروی	جوانه مز مروی	جوانه بزید بروید	جوانه مزید مروید	جوانه زد روید
توایش Tewayış	تِونو Teweno	بِیتوو Bitewo	بِیتو Bitew	مِیتو Metew	بِیتوه Bitewê	مِیتوه Metewê	توا Tewā
آسیب دیدن	آسیب می بیند	آسیب بیند	آسیب بین	آسیب مبین	آسیب بینید	آسیب مبینید	آسیب دید

۱. در [تاتی] بویین زهرا «وشتن» (vaştan) به معنای سوختن است (آذرلی) که هم ریشه با همین واژه «وشایش» در زازا/ دیمیلی است.
۲. در کردی «که وتن» (kawtan) / «که فتن» به معنای «افتادن» است و فعلهای برگرفته از آن به کار می رود و در گویش دیگر شمال غرب ایرانی یعنی گیلکی هم، این مصدر و صرف افعال آن رایج است.
۳. ریشه واژه «ا» (a) (پسوند نفی در زبانهای ایرانی و برخی زبانهای اروپایی) + «کوتیش» (kewtiş) (افتادن) (نیفتادن) / واژگونه مصدر «افتادن» = برخاستن / بر آمدن، بلند شدن)

مصدر	مضارع اخباری	مضارع التزامی	امر مفرد	نهی مفرد	امر جمع	نهی جمع	ساده گذشته
حسایش 'hesayış شنیدن	حسینو 'hesyeno می شنود	بیحسیو Bı'hesyo بشنود	بیحسی Bı'hesı بشنو	میحسی Me'hesı مشنو	بیحسیه Bı'hesyê بشنوید	میحسیه Me'hesyê مشنوید	حسیا 'hesyā شنید
گیربایش Gırêyayış جوشیدن	گیرینو Gıreyêno می جوشد	بیگریو Bıgrêyo بجوشد	بیگری Bıgrêyı بجوش	میگری Megrêyı مجوش	بیگریه Bıgêryê بجوشید	میگریه Megrêyê مجوشید	گیریا Gırêyā جوشید
گیروبایش Gırwıyayış کار کردن	گیروینو Gırwıyıc no کار می کند	بیگیرو Bıgrıwey o کار بکند	بیگیروی Bıgrıwı کار بکن	میگیروه Megırwê کار مکن	—	—	گیرویا Gırwıyā کار کرد
ریشبایش ^۱ Rışyayış ریختن سرریز کردن	ریشینو Rışyeno ریخت سرریز کرد	بیریشو Bırışıyo بریزد سرریز کند	بیریشی Bırışı بریز سرریز کن	میریشی Merışı مریز سرریز مکن	بیریشیه Bırışıye بریزید سرریز کنید	میریشیه Merışıye مریزید سرریز مکنید	ریشیا Rışıyā ریخت سرریز کرد
ریبایش Reyāyış فرار کردن ناپدید شدن	رینو Reyeno فرار می کند ناپدید می شود	بیریو Bıreyo فرار کند ناپدید شود	بیری Bıreyı فرار کن ناپدید شو	میری Mereyı فرار مکن ناپدید مشو	بیریه Bıreyê فرار کنید ناپدید شوید	میریه Mereyê فرار مکنید ناپدید مشوید	ریا Reyā فرار کرد ناپدید شد
شیکبایش Şıkıyayış شکستن	شیکینو Şıkıyeno می شکند	بیشکیو Bışkıyo بشکند	بیشکی Bışkı بشکن	میشکی Meşkı مشکن	بیشکیه Bışkıye بشکنید	میشکیه Meşkıye مشکنید	شیکیا Şıkıya شکست
وینبایش Wınıyāyış نگاه کردن نگریستن دیدن	وینین Wınıyıc نگاه می کند می نگرد می بیند	بونو Bewnyo نگاه کند بنگرد بیند	بونو(نی) Bew(ni) نگاه کن بنگر بین	مبونو(نی) Mew(ni) نگاه مکن منگر مین	بونو Bewnê نگاه کنید بنگرید بینید	مبونو Mewnê نگاه مکنید منگرید مینید	وینیا Wınıyā نگاه کرد نگریست دید
خفتبایش Xeftıyayış کار کردن	خفتینو Xeftıyeno کار می کند	بیخفتیو Bıxeftıyo کار بکند	بیخفتی Bıxeftı کار بکن	میخفتی Mexeftı کار مکن	بیخفتیه Bıxeftıyê کار بکنید	میخفتیه Mexeftıye کار مکنید	خفتیا Xeftıyā کار کرد

۱. در زبان کردی مصدرهای «رژان»/«رژیان»/«رژیان»/«ریشیان» (مردوخ روحانی: «ریختن») همه گونه‌های دیگر واژه «ریشبایش» در زازا/دیمیلی و «ریختن» در فارسی است.

گذشته ساده	نهی جمع	امر جمع	نهی مفرد	امر مفرد	مضارع التزامی	مضارع اخباری	مصدر
ویراشت Virāšt ساخت تولید کرد	مویرازه Mevirazê مسازید تولید مکنید	ویرازه Virazê بسازید تولید کنید	مویرازی Mevirāzi مساز تولید مکن	ویرازی Virāzi بساز تولید کن	ویرازو Virāzo بسازد تولید کند	ویرازنو Virāzeno می سازد تولید می کند	ویراشتیش Viraštiš ساختن تولید کردن
وریشْت Werišt بلند شد برخاست	مورزه Meverzê بلند شوید بر مخیزید	ورزه werzê بلند شوید بر خیزید	مورزی Mewerzi بلند مشو بر مخیز	ورزی werzi بلند شو بر خیز	ورزو werso بلند بشود بر خیزد	ورزنو werzeno بلند می شود بر می خیزد	وریشْتیش werištiš بلند شدن برخاستن
واشت Wašt خواست	موازه Mewazê مخواهید	بووازه Bûwazê بخواهید	موازی Mewazi مخواه	بووازی Bûwazi بخواه	بووازو Bûwazo بخواهد	وازنو Wazeno می خواهد	واشتیش ^۱ Waštiš خواستن

۱. در گویشهای کردی «واستن» / «ویستن» / «تواستن» و.. از همین ریشه است و در فارسی «خواستن».

کتاب‌نما

- (۱) آذرلی، غلامرضا، ۱۳۸۷، فرهنگ واژگان گویش‌های ایرانی، تهران، نشر هزار
- (۲) دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت نامه، ویرایش جدید، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۵ جلد
- (۳) فره وشی، بهرام، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی به پهلوی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ چهارم.
- (۴) مردوخ روحانی، ماجد، ۱۳۸۸، فرهنگ فارسی - کُردی دانشگاه کردستان، سنندج، انتشارات دانشگاه کردستان، چاپ نخست
- (۵) هه ژار، عبدالرحمان شرفکندی، ۱۳۸۸، هه نبانه بوزینه: فرهنگ کُردی - فارسی، تهران، انتشارات سروش (صدا و سیما)، چاپ ششم.
- 6) İremet, Faruk, 1996, Vårt Sparåk ZAZAKI (Our Language Zaza), publisher: İrmet Förlag, Stockholm.
- 7) Lynn Todd, Terry, 2008, A GRAMMER OF Dimili Also KNOWN AS ZAZA, Electronic publication.

زندگی و آثار منتشرشده یا در دست انتشار نویسنده

- سیاوش مرشدی (زاده ۲۸ مرداد ۱۳۶۲ - تهران)
- دکتری زبان و ادبیات فارسی - دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز (۱۳۹۱)

آثار

الف) تألیف

- ۱- برگزیده انوار سهیلی؛ نشر کمال اندیشه (۱۳۸۷)
- ۲- ادبیات ایران زمین، با همکاری دکتر محمد نجاری (۱۳۹۱ - نشر اشاره)

ب) ترجمه

- ۱- برادران خوشحال، بردی کربابایف؛ ترجمه با همکاری دکتر محمد نجاری، مرکز اسناد فرهنگی آسیا - نشر اشاره (۱۳۹۱)
- ۲- قصه‌های مردم گره، زونگ این شوب؛ ترجمه با همکاری دکتر محمد نجاری (در دست انجام)
- ۳- فرهنگ سه‌زبانه انگلیسی-فارسی-ترکمنی؛ با همکاری دکتر محمد نجاری (در دست انجام)

ج) مقاله

- 1- Kurdish Imitation of Nizami Quintet, American Journal (2012; 8(11) 306-311) halabi-morshedi
- ۲- مقایسه سبک‌شناسانه هفت‌اورنگ جامی با هفت‌منظر هاتفی؛ (با همکاری دکتر علی اصغر حلبی)، فصلنامه علمی-پژوهشی تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی، سال پنجم، شماره ۱۴، زمستان ۱۳۹۱، شماره پیاپی ۱۸ (صص ۷۳-۸۸)
- ۳- تأثیر اشعار جامی بر تصویرهای شاعرانه هفت‌منظر هاتفی (با همکاری دکتر علی اصغر حلبی)، فصلنامه علمی-پژوهشی «پژوهش ادبی» دانشگاه آزاد واحد تهران مرکز، شماره ۲۷، تابستان ۱۳۹۱ (صص ۴۱-۶۲)
- ۴- بخشی از مقالات بومی سرودهای ایران مانند: گیان گیانو، واران وارانته، چریکه و... (کتاب بومی سرودهای ایران به سرپرستی دکتر حسن ذوالفقاری)

- ۵- خط برگردان مجموعه مقالات درباره ادبیات یغناپ از کتاب «فولکلور یغناپ» تألیف طغای مراد یارزاده، (شماره‌های پیاپی نشریه چیستا، ۱۳۹۰)
- ۶- غیرت کرمانشاهی (دانشنامه جهان اسلام، در دست انتشار)

د) تصحیح و شرح متون ادبی

- ۱- هفت‌منظر هاتفی؛ با همکاری دکتر حسن ذوالفقاری (نشر رشد آوران، در دست انتشار)

ه) ویراستاری

- ۱- زنان شاهنامه؛ دکتر محمد نجاری-حسین صفی (چاپ نخست ۱۳۹۰- طراوت؛ چاپ دوم با ویرایش و افزوده‌ها ۱۳۹۱- نشر کتاب آمه)
- ۲- دیوان رودکی، نقد و نظر و شرح؛ دکتر کامل احمدنژاد (نشر کتاب آمه - ۱۳۹۱)، ویراستار: دکتر سیاوش مرشدی - دکتر محمد نجاری